



سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
(اقلیت)

صفحه ۱۶

بهمن ماه ۱۳۶۸

سال یازدهم - شماره ۲۴۲

تجربه قیام



اطلاعیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)
مناسبت ۱۹ بهمن سالروز بنیانگذاری سازمان

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم! زنده باد سوسیالیسم!

بدون تردید انقلاب سال ۵۷ ایران نقطه اوج آن یعنی قیام شکوهمند ۲۲ بهمن، در زمره عظیم ترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران محسوب میگردد. ۲۲ بهمن روز قیام مسلحانه خلق علیه ظلم و ستم شاهنشاهی، یک روز فراموش ناشدنی است که خاطرات آن از آذهنان توده های مردم ایران، هرگز زودنه نخواهد شد. توده های مردم ایران، سالیان متعادی زیر سلطه نظام استبدادی قرار گرفته و با مصائب بیشماری دست بگریبان بودند. رژیم سلطنتی که مدافع منافع سرمایه داران، و مستمگران و دست نشانده امپریالیسم بود، کارگران، دهقانان و دیگر اقشار زحمتکش مردم ایران را در معرض استثمار و ستم شدیدی قرار داده بود. شرایط مادی و معنوی زندگی توده های زحمتکش به نحو غیر قابل تحملی وخیم و دشوار رگشته بود. دیکتاتوری و اختناق شاهنشاهی، مردم ایران را از حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی محروم ساخته بود. قیام

افزایش روز افزون بهای کالاها و خدمات دولتی

این اقدام دولت بمنظور تحمیل هر چه بیشتر هزینه های خود به توده های مردم در شرایطی صورت میگیرد که از هنگام تشکیل کابینه رفسنجانی سران رژیم به تبلیغات وسیعی متوسل شده اند مبنی بر اینکه گویا میخواهند از بعدا دعا قست - فرسای فشار به مردم بکاهند و نرخ تورم را پایین آورند. اما در حقیقت امر تجربه در همین مدت کوتاه پس از تشکیل کابینه جدید نیز نشان داده است که دولت نه فقط یک گام ولولنا چیز برای تخفیف این همه باری که بر دوش توده ها سبب نداشتند بلکه بالعکس روز بروز با اقدامات ارتجاعی خود شرایط مادی زندگی توده مردم را دشوارتر کرده است. همین اقدامات اخیر دولت که در حقیقت بیانگر تلاش سران حکومت برای

در حالیکه رشد فاساد رگسیخته تورم و گرانی کالاها و خدمات مورد نیاز مردم، شرایط مادی زندگی آنها را بعد غیر قابل تحملی دشوار نموده است رژیم جمهوری اسلامی که طی چند سال گذشته با اتخاذ دیگر شیوه های ارتجاعی پیوسته اوضاع را وخیم تر نموده و فشار به توده ها را افزایش داده است، اخیراً بمنظور تامین کسری هزینه های دستگاه دولتی خود به شیوه های تازه ای برای تحمیل هر چه بیشتر این هزینه ها به مردم متوسل گشته و قیمت یک رشته کالاها و خدمات را هم اکنون افزایش و در تداوم آن افزایش بهای برخی کالاها را دیگر گسترده است. از جمله اینکه قیمت برخی داروها، عوارضات و تجهیزات و بهای مکالمات تلفنی به صدر در صدویهای آب با نرخ تصاعدی افزایش داده شده است. البته.

دفاع از حزبیت، علیه بی حزبگی

(۳)

از میان
نشریات

☆ وقتی که یک مرتد کهنه کار دهان باز میکند

دو کارگردان اثر ریزش معدن جان باختند

کشته شدن دو کارگردان اثر ریزش سقف یکی از معدن، آنهم در فاصله دوهفته، تنها یک مورد از سوانح ناشی از کار است که بندرت در روزنامه های رسمی رژیم درزمین میکنند. این یک مورد از بی شمار سوانحی است که بطور روزمره در کارگاهها، کارخانه ها و معدن اتفاق می افتد و منجر به مجروح شدن، نقص عضو یا مرگ کارگران میشود. سقف تونل اصلی معدن طرزه که محل عبور تمام کارگران است، فرو میریزد، یکی از کارگران در اثر ریزش سقف در زیر آوار دفن میشود و جان

"دو کارگردان اثر ریزش معدن ذغال سنگ شاهرود کشته شدند" این تیتر خبر کوتاه است که در روزنامه های رسمی رژیم بچاپ رسیده است. در توضیح خبر آمده است که این دو کارگردان طی دو ریزش متناوب در تونل مادر معدن طرزه واقع در شمال غربی شاهرود کشته شده اند. حسیین حاجی حیدر یکی از کارگران که در اثر ریزش معدن بشدت مجروح شده بود، پس از انتقال به بیمارستان جان سپرد. در ریزش اول این معدن نیز که دوهفته قبل اتفاق افتاده بود، یک کارگر کشته شد.

یادداشت های سیاسی

- ☆ رشد بحران سیاسی در جمهوری آذربایجان
- ☆ حمله متقابل مجلس و خامنه ای
- ☆ "مبارزه باید حجابی"، دور جدیدی از سرکوب زنان
- ☆ منتظری رودر روی جناحهای حاکم
- ☆ تحولات اوضاع جهانی و بازنگری جمهوری اسلامی در سیاست خارجی

تجربه قیام

مسلحانه ۲۲ بهمن که محصول سالها ستم و استثمار بود، برجسته ترین ابتکار انقلابی توده ها طی چند دهه اخیر و یک اقدام مستقل تاریخی جهشت برانداختن ستمگران و متحقق ساختن یک رشته مطالبات انقلابی - دمکراتیک و ضدامپریالیستی بود. در این روز، توده های مردم ایران برای آنکه به شرایط مادی و معنوی خود بهبود بخشند، برای آنکه به حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی دست یابند، برای آنکه به اختناق و دیکتاتوری خاتمه دهند و یک دمکراسی توده ای برقرار نمایند، سلاح بدست گرفتند، به قیام برخاستند و طی یک نبرد حماسی و قهرمانانه، رژیم پهلوی را که تجسم ۲۵۰۰ سال ستم و سرکوب توده ها بود، بگروستان تاریخ سپردند. آنان نظام سلطنت را بریزیدند، کشیدند، تا یک حکومت انقلابی و دمکراتیک برپا دارند، اما این خواست توده ها تحقق نیافت. توده های مردم فاقد سازماندهی و آگاهی لازم بودند و همین ضعف آگاهی و تشکل، سبب گردید تا بار دیگر مرتجعین زمام امور را بدست گیرند. طبقه کارگر ایران که فاقد تشکل و آگاهی لازم بود، نتوانست رهبری انقلاب را بدست گیرد، و در غیاب پرولتاریای متشکل، لاجرم این بورژوازی و ضدانقلاب بود که جنبش راهبری و انقلاب را تصاحب میکرد. قیام ۲۲ بهمن گرچه به واژگونی رژیم سلطنتی منجر شد، اما قدرت سیاسی بدست توده های مردم انتقال نیافت. ستمگران، اینبار در چهره اسلامی برمقدرات توده های مردم حاکم گشتند و در دفاع از سیاست سرمایه، دستاوردهای قیام خلق را یکی پس از دیگری بازپس گرفتند. شرایط مادی زندگی توده های مردم نه تنها بهبود نیافت، بلکه روز بروز خاست بیشتری گرائید. جمهوری اسلامی که یک حکومت مذهبی و پاسدار منافع طبقات ارتجاعی است، بمثابه مظهر خودکامگی این طبقات، به اعمال خشن ترین شیوه های سرکوب علیه توده های مردم پرداخت و نه فقط آزادیهای را که توده ها در حین مبارزات انقلابی خویش کسب کرده بودند با زور سرنیزه پس گرفت، بلکه با استقرار سیاهترین و عریانترین دیکتاتوری و اختناق، توده های مردم را ازبندانیترین حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی محروم ساخت.

با اینهمه، انقلاب ۵۷ تجارب و آموزشهای بیشماری برای طبقه کارگر ایران و پیشروان این طبقه به ارمغان آورد. جمهوری اسلامی هرچند نتوانست دستاوردهای قیام و انقلاب را بتدریج بازپس بگیرد، اما هرگز نتوانست و نخواهد توانست تجارب و درسهای آن را محو و نابود کند. تجارب و درسهایی که همه پیوندگان راه را می طبقه کارگر با یستی بطور جدی و همه جانبه بدان توجه نمایند. برای مصون ماندن انقلاب فردای

ایران از گزند ضدانقلاب و برای آنکه دستاوردهای مبارزات حماسی توده ها، توسط ستمگران و استثماریان مکرر آرتاراج نرود، با یستی این تجارب و آموزشها عمیقاً درک شده و بکار گرفته شود. تجارب قیام و انقلاب بیشمارند و هر یک حاوی نکته ها و درسهای ارزشمندی است، اما از میان انبوه این تجارب و نکته ها، مسئله آگاهی و تشکل جایگاه ویژه و مهمی را بخود اختصاص میدهد و بالاخص با توجه به شرایط و موقعیت جنبش انقلابی ایران برجستگی خاصی پیدا میکند. تجربه قیام نشان داد که بدون آگاهی لازم و بدون سازماندهی، شمره مبارزات انقلابی توده ها توسط طبقات ارتجاعی به یغما میرود. انقلاب ۵۷ هرچند که مشحون از صحنه های مبارزه غرور - آفرین توده ها علیه رژیم سلطنتی است، هرچند که یادآور جانفشانیها، ایثار و از خودگذشتگی کارگران و زحمتکشان است و هرچند که نقطه پایانی بر نظام سلطنتی گذاشت، با اینهمه هیچ کدام از این فاکتورها مانع از آن نشده که انقلاب به بیراهه نرود و به حاکمیت ضدانقلاب دیگری منتهی نگردد. این حقیقتی است که عموم توده های مردم از آگاهی لازم، برخوردار نبودند و بمثابه توده ای بی تشکل و فاقد سازماندهی در این انقلاب شرکت کردند. طبقه کارگر ایران نیز که در روند انقلاب و طی اعتمایات قهرمانانه خود پتانسیل عظیم مبارزاتی را نشان داد و نقش بی همتای خویش را در سرنگونی رژیم شاهنشاهی به اثبات رساند، در ضعف آگاهی و بویژه در فقدان سازماندهی بسر میرود، از اینرو نتوانست با هویت مستقل طبقاتی خود در این انقلاب شرکت کند. چنین بود که نمایندگان اقشار غیر پرولتری که از یک سازماندهی و تشکل نسبی برخوردار بودند، بمرمج انقلاب سوار شده و رهبری انقلاب را بدست گرفتند و بزودی علیه توده های مردم با بورژوازی و امپریالیسم سازش کردند.

در انقلاب ۵۷، کارگران و دیگر اقشار زحمتکش مردم ایران، نه فقط از حداقل سازماندهی بی بهره بودند، بلکه هیچگونه تصویری از حکومتی که بعد از سرنگونی رژیم سلطنتی بر سر کار میاید نداشتند و اینکه کدام نیرو با قدرت سیاسی را کسب کند تا بتواند آرمانها و مطالبات آنها را متحقق سازد، برایشان روشن نبود. رژیم سلطنتی و واژگون گردید، اما تحولات انقلابی - دمکراتیک و ضدامپریالیستی تحقق نیافت، چرا که قدرت سیاسی بدست توده های مردم انتقال نیافت. مردم ایران با یستی این حقیقت را بعنوان یکی از درسهای ارزنده قیام بهممن بخوبی آموخته باشند که هرچند سرنگونی رژیم شرط لازم تحقق مطالبات آنهاست اما شرط کافی نیست. تحقق مطالبات انقلابی - دمکراتیک توده ها زمانی میسر است که توأم با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی قدرت سیاسی نیز در دست

کارگران، دهقانان و دیگر اقشار زحمتکش قرار بگیرد. تجربه قیام ۵۷ بار دیگر این حقیقت را با ثبات رسانید که مسئله اساسی هر انقلاب قدرت سیاسی است. توده های مردم زحمتکشی که دست به قیام و انقلاب میزنند اگر قدرت سیاسی را قبضه نکنند و یک قدرت توده ای مستقر نسازند و خود به حراست از دستاوردهای خویش نپردازند. ضد - انقلاب در اولین فرصت به سرکوب آنها و سرکوب انقلاب میپردازد.

اکنون، در شرایطی که استقبال یازدهمین سالگرد قیام مسلحانه و پیرشکوه خلق میشتا بیم که از یکسوتوده های مردم ایران در موقعیتی بمراتب غیر قابل تحمل تر و هولناک تر از دوران شاه بسر میبرند و از سوی دیگر اوضاع رژیم جمهوری اسلامی بغایت بحرانی است. بحران عمیق اقتصادی - سیاسی سر تا پای رژیم را در خود فرو برده است. در اردوی ضدانقلاب شکافهای عمیقی بوجود آمده است. دامنه نارضایتی توده ها هر روز افزایش یافته و کارگران و زحمتکشان بیش از پیش به رودرویی با رژیم کشیده شده اند و خلاصه آنکه شواهد موجود قیام دیگری را در چشم انداز قرار میدهد. چنین شرایطی ضمن آنکه وظایف بسیار سنگینی را بر دوش کمونیستها قرار میدهد، اهمیت درس آموزی از تجارب حاصله از قیام را دوچندان میکند. کمونیستها با یستی این تجارب و آموزشها را راهنمای حرکت خود قرار دهند تا در انقلاب فردا و سرنگونی جمهوری اسلامی، مرتجعین و ستمگران دیگری از قماش طبقه حاکم و در رنگ و لباسی دیگر سرنوشت مردم را بدست نگیرند. امروز تا کیدیر این تجارب و آموزشها، نه فقط از این جهت مهم است که چشم انداز یک قیام مجدد پیش رو است، بلکه بویژه از این جهت نیز مهم است که بسیار کسانی یافت میشوند که این تجارب را نیماخته و از درک آموزشهای قیام عاجز مانده اند. نیروهایی که از سخن پردازی راجع به انقلاب هرگز خسته نمی شوند، اما تمام تلاش خود را در سرنگونی جمهوری اسلامی خلاصه میکنند. آنها تا آنجا که قادر باشند ما هیت طبقاتی حکومت جایگزین را مکتوم میدانند و مسئله اساسی انقلاب، یعنی قدرت سیاسی را در محاق ابهام فرو میبرند و در یک کلام با زهم قدرت سیاسی را به بورژوازی واگذار کرده، آزادی، دمکراسی و دیگر مطالبات دمکراتیک توده ها را از وی طلب مینمایند. کسانی خود را مارکسیست هم میخوانند، اما دائماً به مشوب ساختن ذهن کارگران و به تلقین موهومات خرده بورژوازی مشغولند و تا بستم میکنند که هنوز نتوانسته اند خود را از قید نفوذ بورژوازی رها کنند، لذا عملاً منافع پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک توده ای را تسلیم بورژوازی میکنند و به عبث، کماکان غرق این پنداریوچند که عملی ساختن انقلاب دمکراتیک مختص بورژوازی است. در صفحه ۱۲

افزایش روز افزون بهای کالاها و خدمات دولتی

میکنند که نیمی از هزینه های اولیه زندگی شان را نیز تا مین نمیکنند و خود و خانواده هاییشان همیشه نیم گرسنه اند. شرایط دشوار و مخاطره آمیز کار، مدام کارگران را در درگیری مرگ قرار میدهد، هر آن حوادث ناشی از کار در انتظارشان است، ناایمنی محیط کار اگر به مرگشان نیا نجامد، ناقص العضوشان میسازد و بدون کوچکترین تأمینی از کارخانه رانده میشوند. مابقی زندگی این کارگران ناقص العضو شده، زندگی تیره و پرمشقتی است که صدار از مرگ بدتر است، وقتی عموم کارگران با چنین شرایطی روبرو هستند و هر روز در محیط کار در شرایط وحشیانه استثمار بطور تدریجی میمیزند، پس از نظر سرمایه دار چه اهمیتی دارد که دو کارگر یا بیشتر در اثر ریزش سقف معدن کشته شوند؟ بدیهی است سرمایه داران و دولت آنان حاضر نیستند به میل خود ایمنی محیط کار کارگران را تأمین کنند. بهبود شرایط کار، و دیگر مسائل رفاهی کارگران مستقیماً با سطح مبارزه و تشکل آنان در ارتباط است. هر جا که کارگران متحدانه علیه سرمایه داران مبارزه برمیخیزند، تشکل های خاص خود را بنا میکنند و همبستگی کارگری را بنامایش میگذارند، سرمایه داران در برابر اتحاد و تشکل کارگران ناگزیرند عقب نشینی نمایند. تجربه مبارزات گسترده کارگران ایران این مسئله را به روشنی به اثبات رسانده است. در روزهای پس از قیام که کارگران در تشکلهای مستقل خود گردآمده بودند، موفق شدند با قدرت یکپارچگی خود بسیاری از خواسته های رفاهیشان را به سرمایه داران تحمیل نمایند. رژیم در هراس از رشد مبارزات کارگران به تشکلهای کارگری بیورش بردو تلاش نمود با درهم کوبیدن تشکلهای کارگری، اخراج، دستگیری و اعدام کارگران پیشرو، کارگران را از اتحاد و مبارزه جوئی منصرف نماید، قدرت آنان را تضعیف کند و شرایط را برای بهره کشی وحشیانه کارگران توسط سرمایه داران مهیا نماید. در چنین شرایطی که جای شوراها و سندیکاها را شورا های اسلامی وابسته به رژیم و انجمن های اسلامی گرفته اند، سرمایه داران با استفاده از زمینه مساعد ایجاد شده، وحشیانه ترین اشکال استثمار را در مورد کارگران بکار میگیرند، سطح دستمزدهای واقعی کارگران را کاهش میدهند، ایمنی محیط کار را یکسره بفراموشی می سپارند و شرایط هولناکی را به کارگران تحمیل میکنند. بنا بر این کارگران ایران بویژه کارگران معادن که در شرایط سخت و طاقت فرسائی بکار مشغولند، می باید خود را متشکل سازند، مبارزه علیه سرمایه داران را تشدید کنند و در مقابله با آزمندی و سودجویی سرمایه داران ایستادگی نمایند. تنها از این طریق است که میتوان به خواسته های رفاهی و از جمله کنترل بهداشتی و ایمنی محیط کار تحقق بخشید.

دستگاه دولتی را نمیدهد لذا سران حکومت قیمت کالاها و خدمات دولتی را افزایش داده اند تا بدین طریق بخش دیگری از هزینه های خود را تأمین نمایند. با این اقدام اخیر رژیم، با ردیگر کذب تمام ادعاهای سران حکومت که مدعی اند برای کاستن از بار فشارهای متعدد مالی توده ها تلاش میکنند، روشن میگردد. اگر رژیم حاکم حتی زره ای در فکر توده ها بود بسادگی میتوانست بجای افزایش مالیاتهای غیر مستقیم و افزودن بر بهای کالاها و خدمات که مصرف کننده آن عموم مردم هستند، مالیاتهای مستقیم بر سرمایه داران و ملاکین را افزایش دهد و کسری هزینه های خود را بدین طریق تأمین کند. اما چاقو که دستهایش را نمی برد رژیم جمهوری اسلامی که با سدار منافع سرمایه داران و ملاکین است میکوشد تا سرمایه داران و ملاکین را با خالی کردن جیب زحمتکشان تأمین نماید. با این وجود با دیدگت که نتایج اقدامات اخیر دولت مبنی بر افزایش قیمت کالاها و خدمات تنها به همین حد محدود نمی ماند بلکه سبب خوار شدن و در نتیجه پیکر شسته تا شیرات زنجیره ای قیمت عموم کالاها افزایش یابد و با نتیجه بر نرخ تورم و فشار بیشتر بر زحمتکشان افزوده گردد. اگر امروز دولت، قیمت کالاها و خدمات انحصاری خود را افزایش میدهد، بطور قطع فردا قیمت همه کالاها به نسبت های مختلف افزایش خواهد یافت و شرایط مادی زندگی توده ها با زهم و خیم تر خواهد شد. جمهوری اسلامی هر سبستی را که اتخاذ کند به چیز دیگری جز وخامت بیشتر شرایط مادی و معنوی توده ها نخواهد انجامید.

چگونه میتوانند از همان اندک دستمزد کارگران با زهم بزنند و در ازاء دستمزد کمتر کار بیشتری از کارگران بکشند. بنا بر این روشن است که آنها هرگز به میل خود حاضر نیستند از بخش کوچکی از سود کلانشان صرف نظر کنند و آنرا به مصرف بهبود ایمنی و بهداشت محیط کار کارگران برسانند. برای سرمایه دار کارگر تنها بعنوان ابزاری جهت کسب سود موجودیت دارد. کارگر نه بعنوان انسان بلکه تنها از اینرو ارزش دارد که در خدمت ارزش افزائی سرمایه قرار بگیرد. پس ناایمنی محیط کار کارگران بسبب این مسئله ای نیست. مگر نه این است که او به قیمت مکیدن خون کارگران و فقر و بدبختی آنها سرمایه دار شده است، مگر نه این است که به قیمت سرمایه دار شدن او میلیونها کارگری بکارت و هر روز با گرسنگی و بی خانمانی و مرگ دست و پنجه نرم میکنند؟ وضع کارگران شاغل هم بهتر از این نیست. آنان از با تا شام تا سرحد مرگ به کار واداشته میشوند، به وحشیانه ترین شیوه ها استثمار میگردند و سرانجام دستمزدی دریافت

افزایش مالیاتهای غیر مستقیم و افزودن بر قیمت کالاها ای است که توسط دولت ارائه میشود، به بارزترین شکل ممکن وعده های پوچ سران حکومت را بر ملا میسازد. سران حکومت مدعی هستند که این هزینه ها ضروری است و برای تأمین آنها راه دیگری جز توسل به چنین شیوه های نادره اما این هزینه های که دولت برای تأمین آنها توده های مردم را تحت فشار قرار میدهد چه هستند؟ اینها هزینه های است که دولت برای حفظ و نگهداری دستگاه عریض و طویل دولتی خود که وظیفه اش پاسداری از نظام مستقر است و استثمارگران سرمایه داری حاکم بر ایران و سرکوب توده ها است، نیاز دارد. این دستگاه دولتی که با یک ارتش چند میلیونی مفت خور مرکب از نظامیان ارتش، سپاه، کمیتها، پلیس، ژاندارمری، بسیج، کارمندان ارگانها و نهادهای مختلف، چند صد هزار آخوند، و صدها هزار جیره خوار بی نام و نشان حکومتی تجهیز شده است، سالانه میلیاردها تومان از حاصل دسترنج کارگران و زحمتکشان را می بلعد و تا مین هزینه خود را از جیب توده ها از منافع طبقات دار دفاع میکند. میلیاردها دلار درآمد حاصل از نفت و دیگر موسسات دولتی که کارگران تولید میکنند، کفاف اشتهای سیری نا پذیر این هیولا را نمیکند. مقدار کلانی از این هزینه ها نیز از طریق مالیات غیر مستقیم از توده های زحمتکش کارگران و دهقانان، اخذ میشود. اما همه اینها با ضافه مقدار کلانی استقراض دولتی و انتشار اسکناس بدون پشتوانه که با آنرا نیز در واقعیت امر توده های مردم با دیدر دوش بکشند، با زهم کفاف هزینه های

دو کارگر در اثر ریزش معدن جان باختند

خود را از دست میدهد اما برای دولت و سرمایه داران جای نگرانی نیست که جان مابقی کارگران در خطر است و هر آن امکان دارد تعداد دیگری قربانی ناایمنی محیط کار شوند. برای آنها جای نگرانی نیست حتی اگر تمام کارگران معدن در اثر ریزش سقف، هوای متعفن و غبار ناشی از استخراج ذغال سنگ و دهها علت دیگر بمیرند چرا که در اینصورت آنها باز قاعدند از میان میلیونها کارگر بیکار تعدادی را به خدمت بگیرند و استثمارشان کنند. به این ترتیب است که دوهفته بعد دوباره در اثر ریزش همین سقفه یکی دیگر از کارگران قربانی میشود و این حوادث بطور روزمره در کارخانجات و معادن تکرار میشوند. سرمایه دار تنها به این فکر میکند که چگونه میتواند بر سود خود بیافزاید سرمایه اش را بیشتر کند و این روند را ادامه دهد. سرمایه دار و دولت تنها به این فکر میکنند که

دفاع از حزبیت، علیه بی حزبی

(۲)

را بهبود بخشد. در گذشته چنین بوده و هم اکنون نیز این مبارزه در کلیه کشورهای سرمایه داری جاری است. اگر به تاریخچه جنبش بین المللی طبقه کارگر هم رجوع کنیم درمی یابیم که از نظر تاریخی نیز مبارزه اقتصادی و روزمره کارگران به همراه شکل های صنفی این طبقه بر مبارزه سیاسی و سازماندهی سیاسی آن تقدم داشته است. مدت ها پیش از آنکه احزاب سیاسی مستقل پرولتاریائی شکل بگیرند اتحادیه های کارگری پدید آمده بودند.

مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی از همان هنگام موجودیت یافتن این طبقات آغاز میگردد و کارگران بطرق مختلف به مقاومت و مبارزه علیه سرمایه داران برمیخیزند. اما در نخستین مراحل خود، این مبارزه هنوز یک مبارزه جمعی و متشکل نیست. با پیشرفت سرمایه داری و پیدایش صنایع بزرگ، هزاران کارگری که در آغاز برای یکدیگر ناشناخته بودند، در زیر یک سقف متمرکز میشوند. آنها که ناگزیرند ساعتی متما دی با یکدیگر کار کنند، بر مورد نتیجه کار و فعالیت مشترک و شرایط زندگی واحد، دارای روحیات و احساسات مشترکی میشوند. آگاهی و همبستگی در بینشان افزایش مییابد و درمی یابند که از منافع مشترکی برخوردارند و دشمن واحدی دارند. کارگران در برابر حرص و ولع سرمایه داران برای به حداکثر رساندن ارزش اضافی و سود که با کاهش دستمزدها و ساعات کار همراه میشود. مقاومت خود را شدت بخشیدند و مبارزه مشترکی را برای فروش مناسبتر نیروی کار، ساعات کار کمتر و کلا بهبود شرایط کار و زندگی خود سازمان دادند. نخستین تلاشهای کارگران برای همکاری، در این مبارزه علیه سرمایه داران، شکل اتحادیه را بخود گرفت که در اساس یک سازمان دفاع دسته جمعی از منافع صنفی طبقه کارگر و معقولترین و طبیعی ترین ابزار سازماندهی مبارزه روزمره طبقه کارگر علیه بورژوازی محسوب میگردد. این نخستین گام اساسی و انتقالی جدی از حالت پراکنده و ناتوانی به اتحاد طبقه ای کارگران بود. درست است که این مبارزه به خودی خود نمیتوانست بهبودی اساسی در وضعیت طبقه کارگر پدید آورد و صرفا بهبود نسبی را در چارچوب نظم موجود موجب گردید، با این وجود نشانهای امیدوار شدن خصوصاً آشتی ناپذیر کارگران و سرمایه داران و شکل جنبشی آگاهی آنها بود. این مبنای مستحکمی برای شکل گیری احزاب مستقل کارگری بود که مبارزه طبقه ای نطفه ای پرولتاریا را به یک مبارزه طبقه ای تکامل یافته تبدیل نمودند. امروز نیز مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و اتحادیه های

تا کنون در سراسر این نوشته بر بنیاد طبقه کارگر ایران به یک سازمان سیاسی واحد پرولتاریائی یعنی حزب طبقه کارگر، حزب مارکسیست - لنینیست کارگران ایران تاکید گردید و با استناد به تعالیم بنیادین فلان سوسیالیسم علمی این حقیقت نشان داده شد که مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی تا زمانیکه یک حزب پرولتاریائی آن را سازماندهی و رهبری نکند به یک مبارزه حقیقتاً طبقه ای تبدیل نخواهد شد. در عین حال متذکر شدیم که سازمان ما بعنوان یک سازمان مارکسیست - لنینیست که از منافع طبقه کارگر دفاع میکند، در همان حال که خود را موظف میدانند در جهت تشکیل حزب طبقه کارگر ایران تلاش کند، از هم اکنون باید خود را بشکلی تمام بر موازین و معیارهای یک تشکیلات لنینیستی سازماندهی کند تا کارگران مستحکم نمایند.

این تاکید بر نقش و اهمیت حزب طبقه ای پرولتاریا و مبارزه سیاسی طبقه کارگر بویژه امروز در شرایطی که گروهی، پوشیده و آشکاره نفی ایده حزبیت بر خاسته و در عمل مدافع اسارت ایدئولوژیک طبقه کارگر بدست بورژوازی از کسب درآمد اندوگروهی دیگر بمثابه جارجیان غلبی سیاست بورژوازی در جنبش طبقه کارگر برای اینکه مبارزه طبقه کارگر با دیرینه مناسبات موجود محدود کنند و در می آورند که "مبارزه اقتصادی یعنی طبقه کارگر و طبقه کارگری یعنی مبارزه اقتصادی" و این در حقیقت تبلیغ این ایده ضد کارگری است که پرولتاریا را با سیاست بطور عام و سیاست پرولتاریائی بطور خاص، کاری نیست بلکه باید خود را صرفاً به مبارزه اقتصادی محدود کند و مبارزه سیاسی را به اقشار و طبقات غیر پرولتاریا و گذار نماید، امری لازم و ضروری بود. اما این تاکید بر تشکلهای حزبی و مبارزه سیاسی نه نافی مبارزه اقتصادی طبقه کارگر و یا کم بها دادن به آن است و نه نافی ضرورت تشکلهای غیر حزبی کارگران.

همانگونه که پیش از این اشاره کردیم هم مبارزه اقتصادی و روزمره کارگران ضروریست و هم متشکل شدن آنها در اتحادیه های دیگر تشکلهای غیر حزبی. تنها بحث بر سر این مسئله است که اگر مبارزه کارگران در همین حد باقی بماند و تشکل آنها نیز در همین چارچوب محدود شود، طبقه کارگر هنوز از سیاست بورژوازی، فزاینده تر نشسته است. اکنون که با توجه به مباحث پیش گفته، نقش و اهمیت سازمان سیاسی مستقل پرولتاریا و مبارزه سیاسی این طبقه روشن شد، ضروریست که در پایان این مقاله مختصراً به نقش و اهمیت تشکلهای غیر حزبی کارگران و وظیفه ما در قبال آنها پرداخته شود.

این حقیقت ناگفته روشن است که طبقه کارگر در تمام کشورهای سرمایه داری مستقل از اینکه یک حزب طبقه ای پرولتاریائی وجود داشته باشد یا نداشته باشد، خود بخود به مبارزه علیه سرمایه داران برمیخیزد تا شرایط کار و زندگی خود

کارگری نقش خود را همچنان در مبارزه طبقه ای کارگران ایفا میکنند و بویژه در آن کشورهای که این مبارزه اقتصادی با مبارزه سیاسی طبقه کارگر در یک جریان واحد ترکیب شده است، نقشی به مراتب مهمتر ایفا مینماید. برای یک حزب پرولتاریائی که مبارزه طبقه ای پرولتاریائی را در هر دو شکل اقتصادی و سیاسی آن سازماندهی و رهبری میکند، سندیکاها و اتحادیه های کارگری دارای اهمیت بس خطیر اند.

اگر احزاب پرولتاریائی تنها میتوانند پیشروترین و آگاه ترین بخش کارگران را در صوف خود متشکل سازند، اما در عوض اتحادیه های کارگری که مراکز برای شکل عموم کارگران حتی عقب مانده ترین بخش آنها میباشند، این مکان را برای سازماندهی و رهبری توده های وسیع کارگران پدید می آورند. در کشورهای که آزادی اتحادیه وجود دارد و میلیونها کارگر در آنها مشغول فعالیت دارند، احزاب پرولتاریائی با مشارکت فعال در اتحادیه ها نه فقط میتوانند در مبارزه روزمره و جاری کارگران به آنها یاری رسانند و سطح مطالبات و مبارزات آنها را پیوسته ارتقا دهند بلکه با تلاش برای آموزش کارگران با روحیه درک مبارزه طبقه ای و اهداف سوسیالیستی، این امکان را می یابند که نقش رهبری را در اتحادیه ها بدست آورند و عموم پرولتاریا را با یک سیاست حقیقتاً پرولتاریائی برای سزگونی بورژوازی رهبری کنند. اما با تمام اهمیت که سندیکاها و اتحادیه ها در مبارزه و متشکل طبقه کارگر ایفا میکنند، بدبختانه هنوز هستند کشورهای نظیر ایران که در آنها آزادی اتحادیه وجود ندارد و به نتیجه طبقه کارگر در چنان پراکنده گی و بیسی سازماندهی بسر میبرد که در بسیاری موارد حتی قادر نیست مطالبات جزئی و روزمره خود را به سرمایه داران تحمیل کند و مبارزه اقتصادی کارگران اغلب با عدم موفقیت همراه است و یاد دست آورد آن بسیار ناچیز است.

اینکه طبقه کارگر ایران علیرغم ممنوعیت اتحادیه ها و سندیکاها کارگری برای بهبود شرایط اقتصادی و سیاسی خود مبارزه کرده و میکند و اینکه در این مبارزه از حربه ها و ابزارهای مختلف بویژه اعتصاب برای پیشبرد مطالبات خود استفاده کرده و میکند، حقیقتی است بر همگان روشن. این بدان معناست که اگر رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی طبقه کارگر ایران را نیز همچون میلیونها تن دیگر از توده های مردم ایران از آزادی محروم ساخته و سازماندهی صنفی و سیاسی آنها را ممنوع نموده است، اما نه توانسته و نه میتواند مبارزه این طبقه را منع کند. طبقه کارگر ایران برغم بی حقوقی موجود، از نوعی همبستگی طبقه ای در درون خود برخوردار است که محصول دهها سال تجربه و مبارزه کارگران علیه سرمایه داران است. هر چند اختناق و سرکوب و فقدان

دفاع از حزبیت علیه ۵۵۵

آزادیهای سیاسی امکان رشد آگاهی سیاسی و طبقاتی کارگران را محدود نموده و به آنها امکان نداده است که تشکلهای پایدار و مستقل خود را ایجاد نمایند، اما این حقیقت را درک کرده اند که کارگر منفرد بتنهائی قادر به مقاومت در برابر سرمایه داران و دولت آنها نیست. لذا ما همه روزه شاهد مبارزه متحدانه کارگران کارخانه ها و موسسات مختلف، اغلب در شکل اعتصاب که خودمعیاری برای رشد همبستگی و اتحاد کارگران محسوب میشود، برای افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار، ایمنی و بهداشت محیط کار، جلوگیری از اخراج کارگران، انحلال انجمن ها و شوراهای اسلامی، قانون کار مترقی و غیره و غیره هستیم. با این وجود باید ندانیم نمود که همانا بعلت فقدان تشکلهای مستقل کارگری، فقدان یک مقاومت همه جانبه و سراسری در بسیاری از موارد مطالبات کارگران هر چند هم که جزئی بوده اند تحقق نیافته، مبارزه اقتصادی آنها در پاره ای موارد با عدم موفقیت روبرو شده و سرمایه داران به خود جرات داده تعرض خود را به سطح معیشت کارگران را شدت بخشیده اند، دستمزدهای واقعی کارگران را کاهش داده، گروه کثیری از کارگران را اخراج نموده، بسیاری از حقوق و مزایای کارگران را ملغسی ساخته، استثمار را تشدید کرده اند و غیره.

این همه، چه چیزی را بکارگران نشان میدهد؟ این حقیقت را که باید متشکل شوند. باید برای آزادی تشکلهای کارگری مبارزه کنند و اینهم روشن است که آزادی تشکل نمیتواند از کسب آزادی سیاسی جدا باشد. بیهوده نیست که لنین آموزگار رورهبزرگ کارگران سراسر جهان ضمن جمع بندی تجارب و مبارزات کارگران در آن کشورهایی که دیکتاتورهای عریان و عنان گسیخته بر آنها حاکم است میگوید: "این اعتقاد که مبارزه طبقاتی باید ضرورتا مبارزه اقتصادی و سیاسی را دربرگیرد، کل واحد مترکز سازد و اردپوست و گوشت سوسیال دمکراسی بین المللی شده است. بعلاوه تجربه تاریخ گواهانکارناپذیری است بر اینکه فقدان آزادی یا محدودیت حقوق سیاسی پرولتاریا همیشه مبارزه سیاسی را در اولویت قرار میدهد." (۱) چرا که بدون این آزادی، طبقه کارگر نمیتواند واقعاً متحد و متشکل و آگاه شود. بقول لنین: آزادی، فقر و استثمار را از بین نمیرد، ما به طبقه کارگر سلاحی میدهند که متشکل شود و با فقر و استثمار مبارزه کند. با این همه نمیتوان همه چیز را موقوف به کسب آزادی کرد. وظیفه ما مارکسیست-لنینیستها است که حتی در شرایط سرکوب و اختناق موجود با مشارکت فعال در جنبش واقعی کارگران، در مبارزه ای که هم اکنون در جریان است کارگران را آگاه کنیم و با توجه به مجموع شرایط موجود برای ایجاد

تشکل های غیر حزبی کارگران تلاش نمائیم. این حقیقت بر همگان روشن است که در شرایط اختناق و سرکوب عنان گسیخته، در شرایط فقدان آزادی سیاسی امکان تشکیل سندیکاها و اتحادیه های کارگری در ایران وجود ندارد و مسئله آزادی اتحادیه نیز بحول اینفکی با مسئله آزادیهای سیاسی ویرافتادن رژیم ضددمکراتیک و ارتجاعی جمهوری اسلامی مرتبط است. از همین روست که امروز کمتر جریانی را در درون جنبش کارگران میتوان پیدا کرد که شعار تشکیل اتحادیه ها را به نحوی که هم اکنون در اغلب کشورهای سرمایه داری وجود دارند، مطرح سازد، اما برخی از سازمانها بر این اعتقادند که در وضعیت کنونی امکان تشکیل اتحادیه های مخفی وجود دارد و مدتهاست که شعار اتحادیه های مخفی را سر میدهند. از همه مسائل دیگر که بگذریم این شعار با وضعیت کنونی انطباق نداشته و بارزترین دلیل این عدم انطباق خود را در این واقعیت نشان میدهند که چنین اتحادیه ها نمیتوانستند شکل بگیرند.

اولاد شرایطی که حتی متشکل شدن کارگران بالنسبه پیشرویک کارخانه در یک تشکل پایدار امری بسیار دشوار و برای کارگران مخاطره آمیز است، چگونه میتوان انتظار داشت که کارگران یک حرفه معین، ولو پیشروترین آنها در یک اتحادیه متشکل شوند، بیهوده نیست که کارگران کارخانه ها در بسیاری موارد به ناچار برترین شکل تشکل یعنی مجمع عمومی متوسل میشوند که هر چند نمیتوان آن را یک تشکل بمعنای واقعی دانست و از این گذشته قدر نیست از طرح مطالبات بسیار جزئی فراتر رود، با این وجود خطر کمتری را برای آنها در بر دارد. ثانیاً - اتحادیه مخفی در شرایطی که بخش قابل ملاحظه ای از مطالبات کارگران را مطالبات سیاسی تشکیل میدهند نمیتوانند ساختاری از این مطالبات باشد و مبارزه آنها را سازماندهی و رهبری کند.

در این میان برخی جریانات دیگر "شورا" های واقعی را مناسب ترین تشکل کارگران در اوضاع کنونی میدانند. این تشکل نیز نمیتواند با وضعیت سیاسی موجود انطباق داشته باشد. چرا که اصولاً شوراها بمثابه یکی از تشکل های غیر حزبی کارگران تنها در دوران اعتلاء پر دامنه جنبش شکل میگیرند و بدون تردید در آن شرایط و حتی پس از آن نمیتوانند نقش بس انقلاپی ایفا نمایند، ما در وضعیت کنونی که علیرغم وجود بحران اقتصادی و سیاسی دامنه اعتلاء جنبش بسیار محدود است نه تنها امکان شکل گیری شوراها وجود ندارد بلکه طرح شعار شوراها بمثابه یک شعار عمل، فرمایشی است و نمیتواند نتیجه ای جز بی اعتبار کردن شوراها در میان کارگران ببار آورد. بگذریم از این مسئله که مدافعین این شعار در واقع همان نقش و وظائف سندیکا را در برابر شوراها قرار میدهند. برخلاف

این جریانات، سازمان ما با توجه به مجموع شرایط سیاسی حاکم بر جامعه، وجود یک بحران اقتصادی و سیاسی، ناراضی وسیع توده ای و مطالبات اقتصادی و سیاسی کارگران، شعار کمیته های غیر حزبی کارخانه را میان کشیده و تشکیل این کمیته ها را هم ضروری و هم عملی میدانند. درست است که کمیته های کارخانه یک تشکل پایدار کارگری محسوب نمیشوند و سازمانها بنا به تغییر وضعیت سیاسی، شکل قطعی خود را در شوراها و یا اتحادیه های کارگری خواهند یافت، اما این خصوصیت را دارا هستند که در هر کارخانه و موسسه ای سطوح مختلف مبارزه کارگران را سازماندهی کنند و با ساختاری مطالبات اقتصادی و سیاسی آنها باشند. اگر شرایط اختناق و سرکوب کنونی اجازه نمیدهد که کارگران یک حرفه معین متشکل شوند، در هر کارخانه و کارگاه، گروهی از کارگران آگاه تر و پیشروتر که به ضرورت مبارزه متشکل کارگران علیه سرمایه داران معتقد هستند، مستقل از اعتقادات ایدئولوژیک و وابستگی سازمانی، میتوانند ندره تشکیل کمیته کارخانه را در دست آورند. کمیته کارخانه که در آغاز زبعلت جواختناق و سرکوب حاکم، مخفی است، باید با مداخله فعال در مبارزه کارگران، طرح و تنظیم مطالبات کارگران و سازماندهی آنها، اعتماد توده های کارگر را بدست آورد و رهبری مبارزات آنها را بدست گیرد. اینکه در آغاز، کمیته های کارخانه ضرورتاً باید توسط پیشروترین کارگران ایجاد شوند و حتی ممکن است در ابتدا فقط کارگران کمونیست ابتکار تشکیل کمیته ها را برعهده بگیرند، هرگز به این معنا نیست که کمیته های کارخانه، کمیته های حزبی هستند. بالعکس آنها کمیته های غیر حزبی اند و میتوانند هر کارگری را که به امر مبارزه علیه سرمایه داران و حکومت معتقد است در صفوف خود متشکل سازند. مزیت کمیته های کارخانه در وضعیت کنونی نسبت به تشکل های دیگر بویژه اتحادیه های مخفی در این است که از همه بیشتر به کارگران نزدیکند، در دسترس آنها قرار دارند و میتوانند در برگیرنده کلیه کارگران یک کارخانه صرف نظر از حرفه آنها باشند و مطالبات و مبارزات کارگران را با توجه به نا همگونی سطح مبارزه در کارخانه ها و موسسات مختلف سازماندهی و هدایت نمایند.

بدیهی است که چنانچه این کمیته ها در کارخانه ها شکل بگیرند و استحکام پیدا کنند، در آینده میتوانند ندره کمیته های کارخانه دیگر ارتباط و پیوند نزدیک برقرار کنند و متحدانه مبارزات کارگران را هماهنگ و رهبری نمایند. بنا به علل فوق الذکر، سازمان ما در وضعیت کنونی کمیته های کارخانه را بعنوان مناسبترین تشکل مستقل کارگری غیر حزبی میدانیم و برای ایجاد آنها در میان کارگران تلاش میکنیم. اما این نه بد معنا است که فعالیت ما با ایده کمیته های کارخانه

دفاع از حزبیت علیه ۰۰۰

محدودشودونه اینکه تشکل های غیرحزبی دیگر را نادیده انگاریم. مسئله اساسی برای ما متشکل ساختن و آگاه نمودن کارگران از طریق مشارکت در جنبش واقعی آنهاست. ما نه فقط برای هدف نهائی طبقه کارگر بلکه برای تحقق حتی جزئیترین مطالبات کارگران مبارزه میکنیم. در هر کجا که توده های کارگر حضور دارند و مبارزه میکنند و لوتشکل های زرد، ما نیز باید حضور داشته باشیم. بنا بر این باید در تمام تشکل های که توده کارگران در آنها حضور دارند، فعالانه شرکت کنیم و کارگران را آگاه و متشکل سازیم. بخودی خود روشن است که این شامل انجمن های اسلامی و شوراهای اسلامی که ارگان سرکوب و تحمیق هستند و از سوی خود کارگران تحریم شده اند، نمیشود.

"با دیدبهرگونه فدائی کاری تن دردا دویزرگ - ترین موانع را بر طرف ساخت تا اینکه بتوان بطور سیستماتیک و با سرسختی و مصرا نه و صبورانه، درست در آن موسسات و در بین آن جمعیت ها و اتحادیه ها و لوارتجائی ترین آنها که توده پرولتر یا نیمه پرولتر در آنجا هست به تبلیغ و ترویج پرداخت. اتحادیه ها و وکتوپرا تیوهای کارگری نیز (سازمانهای اخیر لااقل در برخی از موارد) همان سازمانهای هستند که در آنها توده هست." (۲)

اگر در ایران حتی اتحادیه های زرد، ولو ارتجائی ترین آنها وجود ندارد، این رهنمود لنین در محدوده ای میتواند در مورد تعاونی ها مصداق داشته باشد. در اینجا بویژه مورد نظر تعاونی های مصرف کارگری است. اینکه در اساس سیستم های تعاونی نمیتوانند جامع سرمایه داری را درگون کنند و تنها با سطح نظام اقتصادی موجود تماس حاصل مینمایند، حقیقتی است که سوسیالیسم علمی بر آن تاکید نموده و تمام پیراتیک جنبش های تعاونی در کشورهای سرمایه داری نیز آنرا در عمل نشان داده است. اما این نیز حقیقتی است که جنبش تعاونی در میان کارگران، بر مبنای آنتاگونیسمهای طبقاتی شکل گرفته و هر چند خصلت تعاونیها از حیث سیاسی ضعیف هم که باشد، با زیانگر همبستگی کارگران اندویدیکی از سلاحهای مبارزه طبقاتی پرولتاریا محسوب میگردد. در عین حال اگر تعاونیها مصرف بر مبنای حقیقتا دمکراتیک سازمان یابند، این امکان را پدید می آورند که کارگران مدیریت مستقل و سازماندهی توزیع را بیاموزند و از آن بعنوان تجربه ای برای سازماندهی زندگی اقتصادی در جامعه سوسیالیستی استفاده کنند. بنا بر این سازمان ما تعاونیها مصرف موجود را برغم تمام جوانب ضعیف و خصلت نیمه پند آنها یکی از مراکز تشکل غیرحزبی کارگران میدانند که باید در آنها مشارکت کرد. کارگران آگاه به منافع طبقاتی خود، باید با پیدایش مشارکت در تعاونی های مصرف کارگری از آنها بعنوان ابزاری

جهت متشکل ساختن و آگاه نمودن کارگران استفاده کنند. باید قبل از هر چیز عناصر آگاه درون این تعاونیها تلاش کنند که این تعاونیها بر مبنای دمکراتیک سازمان داده شوند و حقیقتا کارگران در اداره آنها نقش داشته باشند. در عین حال کارگران آگاه باید هرگونه توهم خسرده - بورژوازی نسبت به تعاونیهای کارگری از جمله اینکه گویا آنها ابزاری برای حل معضلات اجتماعی جامعه سرمایه داری، و بر انداختن استثمار بدون مبارزه طبقاتی و سلب مالکیت از بورژوازی هستند، مبارزه کنند و توده های کارگری بیاموزند که این جوامع در بهترین حالت به طبقه کارگر امکان میدهند که از طریق حذف واسطه ها، بهبود بسیار ناچیزی در وضع خود پدید آورند، اما ما ما دم که وسائل تولید و توزیع در دست سرمایه داران و ملاکین قرار دارد هیچ بهبودی در وضعیت طبقه کارگر پدید نخواهد آمد. باید در درون تعاونیها تلاش نمود که از طریق تبلیغ و ترویج سوسیالیستی، ایده های مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم را در بین کارگران گسترش داد و پیوند رگ نیکویی میان تعاونیها با دیگر تشکل های غیرحزبی مستقل کارگری و نیز سازمانهای مارکسیست - لنینیست پدید آورد. البته این مسئله که کارگران آگاه به منافع طبقاتی خود، باید تلاش کنند تا تعاونیها در پیوند رگ نیکویی با یک سازمان سیاسی پرولتاریائی قرار بگیرند، ممکن است برای آن دسته از جریاناتی که مدافع بیطرفی تشکلهای غیرحزبی هستند عجیب بنظر آید. اما باید گفت که بیطرفی هیچ معنایی جز بیروی از سیاستهای بورژوازی ندارد و کسانی که مدافع بیطرفی تشکلهای غیرحزبی کارگران هستند بشکلی پوشیده جاننداری این تشکلهارا از بورژوازی و سیاستهای آن تبلیغ میکنند. برای اینکه یک تشکل کارگری غیرحزبی، حقیقتا یک تشکل مستقل کارگری باشد و از منافع کارگران دفاع کند باید جانبدار سیاستهای سازمانهای سیاسی پرولتری باشد. وظیفه کارگران آگاه به منافع طبقاتی خود، نه فقط در تعاونیها بلکه بویژه در اتحادیه ها، کمیته های کارخانه، شوراها و کلیه تشکلهای غیرحزبی است که تلاش کنند این سازمانها را به جانبداری از سیاستهای پرولتری سوق دهند. در اینجا منظور این نیست که کارگران متشکل در این تشکلهای ایده مونیست شوند و یا اینکه این تشکلهای ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم را بپذیرند و یا فقط کارگران کمونیست را در صفوف خود متشکل سازند بلکه منظور جانبداری این تشکلهای از سیاستهای طبقاتی پرولتاریائی، از سیاستهای حزب پرولتریست. لنین خاطر نشان میسازد که:

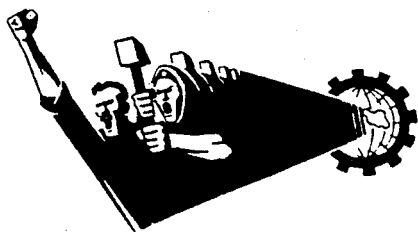
"برای سوسیال دمکراتها، تشکلهای کارگران هنگامی مستقل هستند که آغشته بروحیه سوسیال دمکراتیک باشند و نه فقط آغشته به "روحیه" بلکه همچنین از نظر تاکتیکی و سیاسی با سوسیال

دمکراسی مرتبط باشند." (۳)

و اما بعد، علاوه بر تشکل های که تا کنون ذکر شد میتوان به یکرشته تشکل های دیگر نیز که از حیث دامنه و شمول توده ای متفاوت اند، اما ما بهر حال میتوان از طریق آنها به امر تشکل و آگاهی کارگران مدد رساند. ما باید انواع مختلف صندوق های کمک متقابل و همیاری که کارگران تشکیل میدهند و با زتاب همبستگی و اتحاد آنها است و در برخی موارد حتی نظیر صندوقهای قرض الحسنه میتوانند در مقاطعی گرهگشایی لحظه ای یکی از مشکلات بی شمار کارگران باشند، از این نمونه اند. باید در این تشکلها مشارکت نمود و کارگران را با روحیه پرولتاریائی حول آن متشکل نمود. جوامع فرهنگی و ورزشی کارگری و غیره نیز از جمله تشکل های هستند که هر چند دامنه شمول توده ای آنها محدود میباشند، اما از آنجا که بویژه در شرایط اختناق و سرکوب میتوانند به شکلی علنی و یا حتی قانونی تشکیل گردند، ابزارهایی برای متشکل نمودن و آگاه ساختن کارگران محسوب میشوند. کارگران آگاه به منافع طبقاتی خود باید بکوشند با ایجاد و تقویت باشگاههای ورزشی کارگری، انجمنهای مختلف هنری، و غیره فعالیتهای خود را در درون این تشکلهای پیش بردارند و بعنوان ابزاری برای تشکل و آگاهی کارگران استفاده کنند. خلاصه کلام اینکه باید از هر وسیله و امکانی، از هر تشکل غیرحزبی قانونی و غیرقانونی، مخفی و علنی استفاده کرد و کارگران را آگاه و متشکل ساخت. برای سازمان ما آنچه که دارای اهمیت جدی است، متشکل نمودن و آگاه ساختن کارگران و تبدیل مبارزه آنها به یک مبارزه حقیقتا طبقاتی برای کسب قدرت سیاسی است. تنها کسانی میتوانند در این عقیده با ما سهمیم باشند و حتی نقش و اهمیت مبارزه اقتصادی و تشکل های غیرحزبی کارگران را بدرستی درک کنند که اهمیت حزب طبقاتی پرولتاریا و مبارزه سیاسی این طبقه را فهمیده باشند. کسی که به ایده حزبیت با ورن دارد این حقیقت را نفی کرده است که تشکل سلاح پرولتاریا در مبارزه طبقاتی است. بدون این سلاح طبقه کارگر خلع سلاح است.

(پایان)

- ۱- یک اعتراض سوسیال دمکراتهای روس - لنین
- ۲- بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم - لنین
- ۳- جنگجویان روشنفکره آب علیه تسلط روشنفکران - لنین



اطلاعیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

بمناسبت ۱۹ بهمن سالروز بنیانگذاری سازمان

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم! زنده باد سوسیالیسم!

کارگران و زحمتکشان ایران!

۱۹ بهمن سالروز بنیانگذاری سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) فرارسیده است.

۱۹ بهمن برای عموم توده های مردم ایران، برای کارگران و زحمتکشانی که تجسم آرمان ها و اهداف شریف و انسانی خود را در ایدئولوژی و خط مشی سیاسی سازمانی یافته اند که طی دوران حیات نوزده ساله خود، پیگیرانه بخاطر دمکراسی و سوسیالیسم به پیکار آشتی ناپذیر خود علیه رژیم های ارتجاعی حاکم بر ایران و نظام ستمگرانه و استثمارگرانه سرمایه داری ادامه داده است، روزی فراموش ناشدنی است.

۱۹ بهمن نه تنها در تاریخچه مبارزات توده های زحمتکش مردم ایران بعنوان یک روز بزرگ و برجسته ثبت شده است، بلکه در جنبش کمونیستی ایران بطور خاص نیز یک نقطه عطف و مرحله ای جدید را گشوده است. نه فقط از آن جهت که پس از چندین سال انفعال و بی عملی که در پی خیانتهای حزب توده و دیکتاتوری عنان گسیخته رژیم شاه بر جنبش حاکم شده بود، گروهی از انقلابیون مارکسیست - لنینیست با الهام از سنن غنی مبارزاتی جنبش کمونیستی ایران، با رد دیگر به عمل انقلابی روی آوردند و سنت های انقلابی کمونیستها را احیاء نمودند، بلکه از آن مهمترین دلیل که اعلام گسست قطعی از اپورتونیسمی بود که حزب خیانتکار توده در ایران مظهر مجسم آن محسوب میشد و در عرصه بین المللی خروشچفیسیم پرچمدار آن شده بود. بنا بر این بدون علت نبود که در مدتی کوتاه برجسته ترین کمونیستها از میان کارگران و روشنفکران انقلابی به صفوف سازمان پیوستند. بدون علت نبود که سازمان ما در مدتی کوتاهی آنچنان در اعماق قلوب کارگران و زحمتکشان نفوذ نمود که در حین قیام به نیرومندترین سازمان مارکسیست - لنینیست در میان طبقه کارگر ایران تبدیل گردید.

سازمان ما که مدافع منافع طبقه کارگر بطور خاص، و از موضع این طبقه مدافع منافع همه توده های زحمتکش ستمدیده و استثمار شده است، نه فقط در دوران سکون و اختناق رژیم شاه پیگیرانه بمبارزه خود بخاطر دمکراسی و سوسیالیسم ادامه داد و در قیام مسلحانه توده ای علیه ایسن رژیم ظالم و ستمکار نقش بس فعالی ایفا نمود، بلکه پس از سرنگونی رژیم سلطنتی شاه، برغم کمبودها و نقاط ضعف خود، بزرگترین نقش را در سازماندهی و رهبری مبارزات کارگران و زحمتکشان، اشاعه و گسترش مارکسیسم - لنینیسم، و دفاع از دست آوردهای انقلاب ایفا نمود. در اینجا باید به حق تاکید نمود که درست بخاطر این نقش سازمان در سازماندهی مبارزات کارگران و زحمتکشان و قدرت و نفوذ توده ای آن بود که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی تا مدتی پس از قیام جرات نکرد که بیورش همه جانبه ای را به دست آوردهای انقلابی توده ها سازمان دهد. تازه پس از انشعاب سال ۵۹ بود که رژیم تعرض وسیع و گسترده خود را به دست آوردهای انقلابی توده ها، سازمان داد. انشعاب سال ۳۵۹ که در پی خیانتهای ارتداد دجاج "اکثریت" در سازمان ما بوقوع پیوست لطمه ای سنگین به سازمان و جنبش طبقه کارگر ایران وارد آورد. "اکثریت" به ورطه اپورتونیسم و ارتداد گام نهاد و راه و روش حزب خیانت پیشه توده را در پیش گرفت و این "اقلیت" بود که برغم این لطمه سنگین، با اتخاذ یک خط مشی انقلابی، سنت انقلابی سازمان را پاس داشت و به مبارزه علیه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری حاکم بر ایران ادامه داد. طی چند سالی که از این انشعاب گذشته است صد هاتن از بهترین و ارزشمندترین فرزندان طبقه کارگر ایران که در صفوف سازمان ما ادامه دهنده آرمانهای والای کارگران بوده اند، جان خود را از دست داده اند و هزاران تن به زندان افتاده اند، اما تمام این سرکوبها و ددمنشی های پاداران نظام سرمایه داری نتوانسته و هرگز نخواهد توانست ما را از ادامه راهمان که همانا راهی کارگران و زحمتکشان است بازدارد.

اعتقاد به مارکسیسم - لنینیسم، اعتقاد به رسالت و اهداف طبقاتی و تاریخی پرولتاریا، تحت هر شرایطی نیرومندترین محرک و انگیزه رفقای سازمان ما به مبارزه بوده و خواهد بود. رفقای ما حتی در زیر شدیدترین شکنجه ها و در پانی چوبه دار و جوخه آتش به جهانی اندیشیده اند که دیگر در آن طبقات ستمگرو ستمدیده وجود نداشته باشد، استثمار انسان از انسان بر افتاده باشد و تمام بشریت در رفاه و خوشبختی زندگی کنند.

لذا باید گفت که برغم لطماتی که ارتجاع بر پیکر تشکیلات ما وارد آورده است و برغم اشتباهاتی که خود ما در این دوران مرتکب شده ایم، سازمان ما افتخار میکند که حتی برای یک لحظه از آرمانهای انقلابی طبقه کارگر عدول نکرده و همچنان پرچم مارکسیسم - لنینیسم را بر دوش میکشد. سازمان ما افتخار میکند که درست امروز بیش از همیشه، در شرایطی به اعتقادات کمونیستی خود پایبند است و مارکسیسم - لنینیسم را یگانه ایدئولوژی برحق و انقلابی و علمی طبقه کارگر می شناسد که با بروز بحران در اردوگاه سوسیالیسم موج ارتداد و پشت کردن به طبقه کارگر همه جا را فرا گرفته است. هرچند که این موج پایدار نیست، اما باید به آن اعتراف نمود. خطرات آن را جدی گرفت، ریشه یابی اش پرداخت و از آن برای آینده درس گرفت. واقعیتی که ما امروز با آن روبرو هستیم، بحران ژرفی است که تمام اردوگاه سوسیالیسم را در هم پیچیده است. تقریباً اکثریت این کشورها با یک موج اعتراضی توده ای و بحران سیاسی روبرو هستند. برخی هم اکنون به سرمایه داری بازگشته و مارکسیسم - لنینیسم را نیز صریح و بی پرده کنار گذاشته اند. برخی دیگر با اعمال یکرشته فرمهای اقتصادی و سیاسی بورژوازی، مارکسیسم - لنینیسم را نیز مستقیم و غیر مستقیم زیر علامت سؤال برده اند.

در اروپای شرقی، احزاب کمونیستی که با انحرافات دیرینه خود در معرضه های ایدئولوژیک و سیاسی، مسیباصلی این بحران بودند، از اینکه قدرت بزرگشده شده اند. برخی از این احزاب هم اکنون استحاله کامل خود را بفرجام رسانده و انحرافات سوسیال دمکراتیک گذشته آنها به یک ترند خط مستقل سوسیال دمکرات تبدیل شده است. در برخی دیگر نیز روند استحاله ویا تجزیه با سرعت پیش می رود. در تمام این کشورها نقش رهبری کننده طبقه کارگر حتی از قوانین اساسی حذف شده و کابینه های تشکیل شده است که اکثریت آن در دست نمایندگان بورژوازی است. دمکراسی پرولتری در همان حدنا چیزی هم که تا این اواخر باقی مانده بود برافتاده و پارلمانتاریسم و دمکراسی بورژوازی جای آنرا گرفته است. حق مالکیت خصوصی بروسائل تولید، آزادی مبادله یا هم اکنون رسماً پذیرفته شده و یا با اجرای فرمهای اقتصادی و حقوقی در تدارک انجام آن هستند.

در اتحاد جماهیر شوروی نیز که با یک بحران روبروست، روند انحطاط تا بدانجا پیش رفته که در برخی از جمهوریها، موج ناسیونالیسم کورمه جا را فرا گرفته و بورژوازی در راه جنش های ناسیونالیستی خواستار استقلال شده است. در داخل حزب کمونیست و دستگاه دولتی نیز کشمکش میان جناحهایی که مخالف سیاستهای گورباچف هستند، جناح طرفداران گورباچف و نیز جناحی که هم اکنون مارکسیسم - لنینیسم را صریحاً نفی میکنند، و از سوسیال دمکراسی دفاع میکند، در جریان است. در باقی مانده کشورهای سوسیالیستی نیز که هنوز با بحرانی با بعد بحران کشورهای دیگر روبرو نیستند، مگر در موارد استثنائی، چشم انداز بهتری وجود ندارد، چرا که عوامل زمینه ساز این بحران هم اکنون در آنها نیز موجود است و بمحض اینکه شرایط مساعد را یافت، بروز خواهد کرد.

این بحران و از هم گسیختگی از کجاشی شده است؟ بورژوازی جهانی که از نظام بردگی مبتنی بر کار مزدوری دفاع میکند، برای اینکه روحیه طبقه کارگر را بکلی تخریب کند و این طبقه را خلع سلاح نماید، در تلاش است که علت بحران را در خود سوسیالیسم و مارکسیسم - لنینیسم معرفی کند. بورژوازی تمام ابزارهای تبلیغاتی خود را بخدمت گرفته و فریاد بر میاورد که سوسیالیسم یک روباوتو هم بود و مارکسیسم لنینیسم با شکست روبرو شده است. عوامل خود فروش و مزدور بورژوازی نظیر سوسیال دمکراتها و ار کمونیستها علت بحران را در لنینیسم و جوهر انقلابی مارکسیسم معرفی میکنند، شکست لنینیسم را جشن میگیرند و همگان را بسوی "سوسیال دمکراتیسم تدریج گرا" فرا میخوانند. "چپ" نمایی که برای امیرداشتن خود از لنینیسم بزخونام "مارکسیسم انقلابی" نهاده اند، اما بجزیک مشت سوسیال - دمکرات خجول چیز دیگری نیستند، چهره واقعی خود را عریان کرده و شرمگینانه همان استدلال سوسیال دمکراتها را تکرار میکنند، و از اینکه "روپای شرقی" به مسیر "بازار" و "پارلمانتاریسم" روی آورده است ابراز شادمانی میکنند. جناح راست در جنبش کمونیستی که سرکردگی آنرا گورباچف برعهده گرفته است، علت بحران را "الگوی استالینی سوسیالیسم" و راه مقابله با "دفرمسیون بوروکراتیک" و "بازگشت به لنینیسم" را "انقلابی" در انقلاب معرفی میکنند که فرمهای اقتصادی و سیاسی که هم اکنون نتایج فاجعه بار خود را در شوروی و اروپای شرقی آشکار ساخته اند، جوهر آنرا تشکیل میدهند. اما تمام این استدلالها پوچ و بی اساس است و تنها بدرد تبلیغات بورژوازی و توجیه راست رویهای اپورتونیستی میخورد. این برای اولین بار نیست که بورژوازی و عوامل رنگارنگ آن ندای شکست سوسیالیسم و بی اعتباری مارکسیسم - لنینیسم را سر میدهند. در گذشته نیز مکرر بورژوازی در مورد جان و دانی نظام استثماری سرمایه داری و خیالی بودن سوسیالیسم و کمونیسم سخن گفته است، در آینده نیز چنین خواهد بود. اما جبر تاریخ نیرومندتر از هرگونه تبلیغاتی است. این جبر تاریخ است که نظام استثماری و استثماری سرمایه داری جای خود را به نظام کمونیستی یعنی نظام بدون طبقات و بدون استثماری و بدون سرمایه داری و خجولان و استثماری سرمایه داری را به جای نظام فئودالی بر تخت نشاند. بهمان اندازه که برده داران جهان باستان و فئودالهای قرون وسطا توانستند در برابر این جبر تاریخ ایستادگی کنند و از موجودیت نظامهای برده داری و فئودالی دفاع کنند، سرمایه داران امروز نیز بهمان اندازه در حفظ نظام مبتنی بر کار مزدوری موفق خواهند بود. شکست ناپذیری مارکسیسم - لنینیسم هم درست در همین است که برپایه یک رشته اصول علمی مبتنی است و نه برپایه ایده های آرمانگرایانه تخیلی. شکست ناپذیری مارکسیسم - لنینیسم در این است که به شکلی علمی ضرورت و اجتناب ناپذیری گذار از سرمایه داری به کمونیسم را نشان میدهد. سرجام سرمایه داری را بوسیله ارزش اضافی بر ملا میسازد و راه صحیح پایان بخشیدن به تمام مصائب نظام سرمایه داری را به طبقه کارگر نشان میدهد. اهمیت و اعتبار لنینیسم نیز دقیقاً در تکیه به این بنیانهای علمی مارکسیسم و بسط خلاقانه آن در عصر کنونی و حفاظت از جوهر انقلابی مارکسیسم. در برابر دستبردهای اپورتونیستی سوسیال دمکراتیک است. پس بدون علت نیست که بورژوازی و عوامل مزدور آن اینهمه با لنینیسم دشمنی نشان میدهند.

اپورتونیستهای رنگارنگ، سوسیال دمکراتها، ارا کمونیستها و غیره، مارکسیسمی را که از جوهر انقلابی اش تهی شده باشد و بورژوازی قابل قبول باشد، می پذیرند و حتی خود را پیروان واقعی مارکسیسم میدانند، اما لنینیسم را که تبلور جوهر انقلابی مارکسیسم است با کینه و نفرت رد میکنند. اما مارکسیسم - لنینیسم از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و توأم با هم سلاح برنده ایدئولوژیک طبقه کارگر را



در مبارزه علیه بورژوازی و نظام سرمایه داری تشکیل میدهند.

اگر زمانی حتی علم فرمایشی بورژوازی توانست نفی حرکت، جهش و تکامل را اثبات کند، اگر زمانی بورژوازی توانست فرمان توقف تاریخ را صادر نماید و اگر این توفیق نصیب اش شده که تضادهای ذاتی نظام سرمایه داری را حل کند و مبارزه طبقاتی را فرونشاند، آنگاه میتواند امیدوار باشد که مارکسیسم - لنینیسم اعتبار خود را از دست داده است. اما این امیدواری یک خیال باطل است و مارکسیسم - لنینیسم شکست ناپذیر است. حال بگذار بورژوازی و عوامل آن به این دلخوش باشند که علت بحران کنونی در خود مارکسیسم - لنینیسم، در سوسیالیسم و کمونیسم است و هر لحظه در بوق های تبلیغاتی خود از "شکست بزرگ" سخن بگویند.

اما علت واقعی بحران کنونی چیست؟ علت این بحران را باید در انحراف از مارکسیسم - لنینیسم، تجدیدنظر در آن، و تحریف خود سوسیالیسم در کشورهای اردوگاه سوسیالیسم، جستجو کرد که بویژه از دوران خروش چف با تجدیدنظر در یک رشته اصول مارکسیسم - لنینیسم و موازین سوسیالیسم آغاز گردید. چه تحریفی میتواند بزرگتر و بالاتر از این باشد. هنگامیکه خروش چف دوران دیکتاتوری پرولتاریا را در شوروی مختومه اعلام کرد و بدین طریق بر تداوم مبارزه طبقاتی خط بطلان کشید و زمینه را برای رشد و تقویت جریان های غیر پرولتری هموار نمود. چه تحریفی میتواند بالاتر از انکار این حقیقت باشد که دولت دیکتاتوری پرولتاریا است که باید بتدریج محو شود و نه دولت عموم خلق. چه تحریفی میتواند بالاتر از این وجود داشته باشد که میتوان سوسیالیسم و بازر را با یکدیگر آشتی داد و اقتصاد دگالائی - پولی را تقویت نمود. چه تحریفی میتواند بالاتر از این وجود داشته باشد که عصر امپریالیسم را مختومه اعلام کرد و پیروزی بر امپریالیسم را در رقابت اقتصادی و پیروزی پرولتاریا را بر بورژوازی از طریق رقابت پارلمانی نوید داد؟ تجدیدنظر خروش چف در مارکسیسم - لنینیسم و تحریفات آن در سوسیالیسم، سر آغاز مرحله ای بود در تحریف دیکتاتوری پرولتاریا، نقض روزافزون دمکراسی سوسیالیستی، نقض موازین اقتصاد سوسیالیستی و نقض روزافزون انترناسیونالیسم پرولتری در کشورهای اردوگاه سوسیالیسم و توأم با آن تقویت نقش و موقعیت اقشار و طبقات غیر پرولتری و رشد و گسترش مناسبات سرمایه داری. در عین حال ابداعات ریویزیونیستی خروش چف که موعظه گر گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم از طریق پارلمانهای بورژوائی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته و راه رشد غیر سرمایه داری در کشورهای عقب مانده بود، راه را بر تسلط اپورتونیسم در احزاب این کشورها هموار نمود. نا گفته نماند که همه این تحریفات نیز بنا بر مبارزه با "استالینیسم" و احیاء موازین لنینی صورت گرفت. حاصل و نتیجه این تحریفات طی متجازاز ۳۰ سال رشد تضادهای لاینحل در عرصه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و بالنتیجه پیدایش بحران کنونی در خود اردوگاه سوسیالیسم، به همراه رشد و تقویت مناسبات سرمایه داری، اقشار و طبقات غیر پرولتری و تبدیل شدن انحرافات سوسیال دمکراتیک در برخی احزاب به یک جریان کامل شده، و تبدیل شدن مهمترین احزاب کمونیست کشورهای سرمایه داری به سوسیال دمکرات سنتی و یا اراکونونیسم بود که این یک نیشکلی ویژه از سوسیال دمکراسی در اوضاع و شرایط کنونی جهان است.

اما تراژدی هنوز خاتمه نیافته که با یک کمدهی همراه میگردد. همانگونه که خروش چف با تحریفات سوسیال - دمکراتیک به مقابله با "استالینیسم" و نجات لنینیسم برخاست، سی سال بعد گورباچف نیز که خود زائیده و محصول رشد تضادهای موجود و بیانگر مرحله ای تکامل یافته تر از رشد انحرافات محسوب میگردد، به مقابله با "دفرماسیون بوروکراتیک سوسیالیسم" و "الگسوی استالینی سوسیالیسم" با همان ادعای بازگشت "به اصول لنینیسم" و "اصول کمونیسم" برخاسته است.

در اینکه استالین برغم پای بندی اش به مارکسیسم - لنینیسم، مرتکب یکرشته اشتباهات گردید که نمیتواند مورد تأیید قرار بگیرد، تردیدی نیست. در مورد خروش چف دیدیم که چگونه او به مقابله با این اشتباهات و انحرافات برخاست. اکنون باید دید که گورباچف با چه هدفی و چگونه به مقابله با "دفرماسیون بوروکراتیک سوسیالیسم" برخاسته است. او راه حل خود را بصورت "انقلابی" در انقلاب ارائه داده است. منتها "انقلابی" که جوهر آن را یکرشته رفرمهای اقتصادی و سیاسی تشکیل میدهد که دامنه و ابعاد آنها بسی فراتر از آنچه است که خروش چف به ارمغان آورد. گورباچف مدعیست که از طریق رفرمهای سیاسی او دمکراسی سوسیالیستی احیاء خواهد شد. اما تجربه همین مدت کوتاه و تا آن حدودی که این رفرمها در شوروی و برخی کشورهای دیگر بمرحله اجرا در آمده اند، نشان داده است که بجای دمکراسی سوسیالیستی، لیبرالیسم بورژوائی تقویت شده است.

دمکراسی سوسیالیستی در جایی و زمانی میتواند تام و تمام استقرار یابد که دولت عبارت باشد از پرولتاریائی که بصورت طبقه حاکمه متشکل شده باشد و نه دولت عموم خلق. در آنجائیکه دیکتاتوری پرولتاریا برای تجدید سازماندهی جامعه برقرار شده باشد. اما گورباچف عزم جزم کرده است که بدون استقرار تام و تمام دیکتاتوری پرولتاریا، دمکراسی سوسیالیستی را بمعنای واقعی کلمه احیاء کند!

او مدعی است که رفرم سیاسی او دمکراسی شورائی را تقویت کرده است، اما در حقیقت امر آنچه که بوقوع پیوسته، بیش از پیش تبدیل شدن اعضاء شوراها به پارلمان نشین و در رأس امور قرار گرفتن گروهی سیاستمدار حرفه ای با موقعیت ممتاز است.

دمکراسی شورائی نه فقط با انتخابی بودن کامل بلکه با قابل تعویض بودن همه صاحبان مشاغل و مقامات بدون استثناء و در هر زمان، مشخص میگردد اما رفرم سیاسی گورباچف روشی را در انتخابات اخیر متداول ساخت که در واقع همان شیوه انتخابات در جمهوری های پارلمانی است که امکان فراخوانی نمایندگان را بکلی منتفی میسازد.

دمکراسی شورائی مستلزم رساندن حقوق همه صاحبان مشاغل و مناصب دولتی به سطح دستمزد یک کارگرماهر است اما گورباچف کلامی هم در این باره نمی گوید. نتیجه اینکه بجای تقویت دمکراسی شورائی آنچه که حاصل آمده است تضعیف دمکراسی شورائی و تقویت لیبرالیسم است.

گورباچف همچنین مدعیست که رفرم اقتصادی او بطور واقعی مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید را برقرار خواهد کرد. اما چگونه؟

مارکسیسم - لنینیسم می آموزد که برقراری مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید با الغاء مالکیت خصوصی، برقراری تولید و توزیع سازمان یافته، آگاهانه و برنامه ریزی شده و با نتیجه الغاء مناسبات کالائی - پولی میسر است. اما گورباچف از آن چیزی هم که وجود دارد یک گام عقب تر میگذارد و خواستار محدود نمودن دامنه عمل اقتصاد برنامه ریزی شده و متمرکز، سپردن ابتکار عمل بیشتر به مدیران خود مختاری که از حق مبادله آزاد نیز برخوردارند، ایجاد شرکتهای سهامی و تعاونی‌هایی که از استقلال عمل کامل برخوردارند، واگذاری زمین‌های اشتراکی شده به دهقانان منفردی که از حق فروش آزادانه محصول بهره‌مندند، باز شدن دروازه‌های جامعه بروی سرمایه‌های انحصارات بین‌المللی و قدم گذاشتن در مسیری که مجارستان و لهستان سالها پیش در آن گام نهادند و اکنون به پایان خط رسیده‌اند، شده است. در یک کلام او میخواهد از طریق بسط و گسترش مناسبات کالائی-پولی "مالکیت اجتماعی" بمعنای "واقعی" کلمه را مستقر سازد و هرگونه از خودیگانی را براندازد!

گورباچف در این بازگشت ادعائی خود به "اصول لنینیسم" تا بدانجا پیش میرود که انترناسیونالیسم پرولتری را یکسره کنار میگذارد و با توسل به تز ریویزیونیستی و سوسیال دمکراتیک برتری و تقدم ارزشها و منافع عموم بشری بر ارزشها و منافع طبقاتی پرولتاریا، راه بندوبست و سازش با امپریالیسم و تسلیم طلبی را در پیش میگیرد.

این ابداعات ریویزیونیستی گورباچف که بر مراتب تکامل یافته تر و خطرناک تر از ریویزیونیسم خروشچفی هستند، هیچ وجه تشابهی نه با مارکسیسم دارند و نه با لنینیسم بلکه بیش از هر چیز به سوسیال دمکراسی شبیه‌اند. نتایج فاجعه بار این نظریات و سیاستها نیز هم اکنون خود را در تشدید بحران آشکار ساخته است. از آنچه که گفته شد رابطه بحران کنونی با انحراف از مارکسیسم - لنینیسم و تحریف سوسیالیسم آشکار میگردد. پس برخلاف ادعای بورژوازی و نوکران سوسیال دمکراتیک آن، ریشه و علت این بحران نه در خود مارکسیسم - لنینیسم، نه در سوسیالیسم و کمونیسم بلکه در عدول و تحریف آنها نهفته است.

روشن است که پرولتاریای جهانی لطمه سنگینی از این بابت متحمل شده است، اما بدون تردید تجربیات عظیمی نیز از تمام این دوران آموخته است. این تجربیات را در نبردهای طبقاتی آینده بکارخواهد گرفت و انقلاب اجتماعی را بفرجام پیروزمندش خواهد رساند.

درسی که ما باید از این تحولات بیاموزیم این است که هرگونه انحراف از مارکسیسم - لنینیسم، تحریف دیکتاتور پرولتاریا و نقض دمکراسی سوسیالیستی، نقض و تحریف موازین اقتصاد سوسیالیستی میتواند به نتایج فاجعه بار بیانجامد. لذا باید پیگیرانه تر و مصممانه تر از گذشته علیه تمام اشکال اپورتونیسم و هرگونه انحراف از مارکسیسم - لنینیسم مبارزه کنیم و قاطعانه از خلوص انقلابی مارکسیسم - لنینیسم دفاع نمائیم.

سازمان ما از همان نخستین روز پیدایش خود، هویتش را با مارکسیسم - لنینیسم اعلام نمود و علیه هرگونه اپورتونیسم و ریویزیونیسم اعلان جنگ داد. از آن روز تا کنون برغم سست عنصری کسانی که در نیمه راه متوقف ماندند، سازمان ما همچنان محکم و استوار پرچم ظفر نمون مارکسیسم - لنینیسم را بردوش کشیده و علیه تمام جریانات اپورتونیست و ریویزیونیست سرسختانه مبارزه کرده است. اکنون نیز ما باید در آستانه نوزدهمین سالگرد دنیا نگذاری سازمان ضمن مرزبندی صریح و روشن با تمام اشکال اپورتونیسم و ریویزیونیسم از جمله سوسیال دمکراسی، اوروکومونیسم، و تحریفات ریویزیونیستی خروشچفی و گورباچفی پایبندی محکم خود را به اصول مارکسیسم - لنینیسم اعلام میداریم و آن را یگانه آیدئولوژی برحق و انقلابی طبقه کارگری شناسیم.

ما اعلام میکنیم که راه نجات بشریت ستمدیده و استثمار شده درواژگونی نظام سرمایه داری و بنای یک جامعه نوین کمونیستی تھی از هرگونه ستم و استثمار است. جامعه سرمایه داری جز بربریت، توحش، استثمار، ستم، بی حقوقی، فقر و بدترین مصائب اجتماعی، تشری نداشته و نخواهد داشت.

ما اعلام میکنیم که با اعتقادی محکم و استوار به مارکسیسم - لنینیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، راه پرافتخار حما سه آفرینان سیا هکل و هزاران فدائی را که قهرمانان زمانه از منافع و آرمانهای طبقه کارگر دفاع نمودند و جان باختند، ادامه میدهیم. ما طبقه کارگر قهرمان ایران را زیر پرچم مارکسیسم - لنینیسم به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برانداختن نظام سرمایه داری فرامیخوانیم.

بگذار بورژوازی و پادوان رنگارنگ آن به پیروزیهای لحظه‌ای خود دل خوش کنند. پیروزی نهائی از آن طبقه کارگر است.

برافراشته باد پرچم مارکسیسم - لنینیسم

زنده باد سوسیالیسم

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

بهمن ماه ۱۳۶۸

زنده باد سوسیالیسم



از میان نشریات

☆ وقتی که یک مُرتد کهنه کار دهان باز میکند

از ماست)

این استدلالهای جیونانه که سراپای آن به منافع بورژوازی آغشته است، عمق فساد پورتو - نیستی دبیر اول سازمان "اکثریت" را به نمایش میگذارد. آقای نگهدار از اینکه تحولات سیاسی بر فوق تمایلات ایشان صورت نگرفته است، قدرت بقدر کافی متمرکز نشده است، مواضع رفسنجانی بقدر کافی تقویت نشده است و در یک کلام از تحولات در بالا، چیزی به "اکثریت" نمانده است، به آنچنان یاسی دچار شده است که هرگونه تحولی را که ناظر بر سرنگونی جمهوری اسلامی باشد غیر ممکن می شمارد و دیگر حاضر نیست که مسئله سرنگونی را حتی در حرف هم بپذیرد. نگهدار با ذکر این نکته که ما با یک رژیم استبدادی که نیروهای سیاسی را با خشونت سرکوب میکند و بروهستیم - توگویی سرکوب و خشونت رژیم امر تازه ای است و جمهوری اسلامی از بدو به قدرت رسیدنش چنین نمی کرده است! - اینطور نتیجه میگیرد حتی چنانچه همه "نیروهای آزادیخواه" نیروهای خود را یک کاسه کنند با هم قادر به سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار یک رژیم دمکراتیک نیستند. لذا به نیروهای سیاسی چنین اندرز میدهد که استقرار یک حکومت دمکراتیک را از برنامه فوری خود حذف کنند و آن را فقط بمثابه یک شعار استراتژیک در نظر بگیرند! آقای نگهدار که قریب به یک دهه پرچم سازش با بورژوازی، تسلیم و خیانت را بر دوش کشیده است و اینک بار دیگر در تدارک اتخاذ با بورژوازی بر ضد طبقه کارگر برآمده است هم اکنون اوج نوینی از فساد پورتو نیستی، جنین و خیانت پیشگی خویش را به نمایش میگذارد. وی در کمال وقاحت، علاوه بر آنکه جمهوری اسلامی را یک رژیم پایداری با ثبات قلمداد میکند، توده های مردم را به امتناع از مبارزه علیه آن فرامیخواند و به تبلیغ این ایده شکست طلبانه مشغول است که در حال حاضر "شرایط" سرنگونی جمهوری اسلامی موجود نیست و خلاصه بدور از هر گونه "چپ روی" با بیستی منتظرمانندتا چنین شرایطی از راه برسد. بیهوده نیست که جناب نگهدار اینطور اظهار نظر میکند که "از حدود سال ۶۴ (یعنی زمانی که اکثریت تمام آذربایجان جمهوری اسلامی را ندهد) تا دو سه سال بعد یک روحیه چپ روی در تمام زمینه های سیاسی، سازمانی و نظری "در سازمان" اکثریت" تقویت شده است، چرا که سازمان اکثریت در این مقطع "مشئق اتحاد - اتحاد" (بخوان اتحاد دو همکار) را جایگزین "مشئق سرنگونی" نموده است. (همان منبع - تا کیدوپرا نترا زما ست)

همه میدانند که "اکثریت" زمانی به طسرح شعار سرنگونی روی آورده که راست ترین سیاستها و تاکتیکها، یعنی اتحاد با جمهوری جاهل و سرکوب و همدستی با جلادان خلق، عواقب جنایت بار و بسیار مخرّب خود را بار آورده بودند تا آنجا که این

از خمینی به جانشینانش با دشواریها، تنگناها و تلاطمات بیشتری درگیر خواهد شد. دیگر اینکه بنظر من تحت تاثیر مطبوعات غرب تصور ایسن نبود که خامنه ای و جریانش رسالت دروغی باشند که قدرت عملاً با مناصف میان ائتلاف آنها - جناح رفسنجانی تقسیم شود... (کار - شماره ۷۱ تا کیدو زما ست)

تا اینجا ذهنیت دستگارهبری "اکثریت" در مقطع زمانی مرگ خمینی روشن میگردد - تصور آقایان بر این بوده است که با مرگ خمینی سریعاً همه چیز خاتمه مییابد. آقایان اکثریتیسی (و امثال اینها) بخاطر محدودیت دیدشان که از یکسو تمام مسائل را در خمینی خلاصه میکردند و از سوی دیگر تمامی آرزوهایشان به همان تحولات دربار منحصراً میبندیدند، لاجرم چنین انتظار داشتند که با مرگ "ولی فقیه" دیگر هیچ زمینه ای برای دامه حکومت جمهوری اسلامی باقی نماند. قدرت در دست رفسنجانی متمرکز میشود، اصلاحات در رژیم ولایت فقیه صورت میگیرد و همه چیز به خیر و خوشی تمام میشود. اما در عمل چنین نشد. خواست و انتظار "اکثریت" یعنی جمهوری اسلامی منهای خمینی توأم با برخی "اصلاحات در رژیم ولایت فقیه" حاصل نگشت. معلوم شد که "جریان رسالت" هنوز یک جریان قدرتمند و با نفوذی است. خصوصاً آنکه حمایت جانشین خمینی یعنی خامنه ای را هم با خود دارد تا آنجا که "قدرت عملاً با مناصف میان آنها و جناح رفسنجانی تقسیم میشود". خوب اینها در هر حال "زویای" تحلیل آقایان است با آنچه که اتفاق افتاده است. اکنون باید دید که این زویا چگونه میخواهد پیر شود. عبارات دیگر مسئله صرفاً در "قضاوت" آقای نگهدار و اعتراف به ذهنیتها خلاصه نمیشود. باید دید که تحلیل ایشان چیست؟ وجه نتایجی از آن گرفته میشود. جناب نگهدار در پاسخ به این سؤال که "شما مهمترین نتیجه گیریها از تحلیل وضعیت سیاسی کشور را چگونه فرمولبندی میکنید؟ این نتایج را چنین فرمولبندی میکند: "ما... رژیم استبدادی که آزادی و هرنیروی سیاسی را به خشن ترین شکل ممکن سرکوب میکنند و ما حسه هستیم، نیروهای آزادیخواه حتی اگر نیروی خود را یک کاسه کنند، هنوز در حدی قدرت نگرفته اند که در حال حاضر بتوانند خواست اساسی خود یعنی استقرار یک رژیم دمکراتیک بجای رژیم موجود را عملی کنند. مهمترین نتیجه گیری از این تحلیل آن است که نیروهای جنبش دمکراتیک ایران باید خواست اساسی خود یعنی استقرار یک رژیم دمکراتیک بجای رژیم موجود را فقط بمثابه شعار استراتژیک که مبنای شرایط تحقق آن فراهم شود در نظر بگیرند... (همان منبع - تاکید

اخیراً جناب آقای فرخ نگهدار، دبیر اول سازمان "اکثریت" مصاحبه ای انجام داده است که متن آن در هفتاد و یکمین شماره ارگان کمیته مرکزی این سازمان منتشر شده است. در این مصاحبه آقای نگهدار پیرامون مسائل مختلفی اظهار نظر نموده است که علیرغم تنوع موضوعات، مضمون مصاحبه را میتوان بدو عرصه تشکیلاتی و سیاسی منقسم کرد. ما وارد بحث اظهار نظرهای آقای نگهدار در باره مسائل تشکیلاتی نمیشویم و آنرا به خود سازمان "اکثریت" واگذار میکنیم. اما محور دیگر اظهارات ایشان، پیرامون تحولات سیاسی جامعه، ارزیابی های "اکثریت" از این تحولات، نتایج حاصله و بالاخره تاکتیکهایی که بدنبال آن اتخاذ میگردند در مورد ما نیز زویا همین قسمت از مصاحبه که در عین حال سرشار از نظریات کوتاه بینانه و تبلیغ سازش طبقاتی است، مکتب مینماید. آقای نگهدار در این مصاحبه بار دیگر نشان داده است که در رهبری یک جریان سراپا پورتو نیست، کماکان جایگاه منحصربفردی دارد و یک سرگردان از تمامه نوکران بورژوازی بلندتر است. فشرده اظهارات ایشان درباره تحولات سیاسی پس از مرگ خمینی، نتایج و تاکتیکهای مربوطه چنین است. رژیم جمهوری اسلامی ماندنی است. نمیتوان و نباید برای سرنگونی آن مبارزه کرد. مسئله مهم، دمکراسی است و برای تأمین آن با یستی "انتخابات آزاد" را به رژیم تحمیل کرد و آن را به عقب نشینی وادار نمود. بهتر است اظهارات جناب آقای دبیر اول را از نزدیک مورد مطالعه قرار دهیم.

مصاحبه کننده چنین سؤال میکند که "نشریه کاردهما"های پس از مرگ خمینی تا همین اواخر بر اساس تحلیل های دستگارهبری سازمان در چندین مقاله تحولات و وضع سیاسی کشور را مفصلاً مورد بحث قرار داده است. اکنون که مدتی از آن دوره تحول گذشته است درباره این تحلیلها چه قضاوتی دارید؟" و آقای نگهدار پس از آنکه مقداری از تحلیلهای "اکثریت" تعریف و تمجید میکند و این نکات را که پس از مرگ خمینی "رفسنجانی مواضع خود را تقویت میکند" و از طریق "تمرکز قدرت" در پی "تغییرات ساختاری" و "اصلاحات در رژیم ولایت فقیه" برمیآید، در زمره "نقاط قوت" تحلیلها "اکثریت" قرار میدهد، چنین پاسخ میگوید: "نمیتوان و نباید گفت همه چیز مطابق پیش بینیها بوده است... بجز مسائل کم اهمیت تر، تحلیلهای ما در دو مورد مهم بنظر من با آنچه اتفاق افتاد در وایایی معینی داشته است. اول اینکه ارزیابی ما... رویه گرفته این بود که رژیم در مرحله انتقال قدرت

عواقب، حتی سازمان "اکثریت" را نیز بی نصیب نگذاشت. مهمتر آنکه جمهوری اسلامی پس از آنکه از نوکران بی جیره و مواجب خود در جهت اهداف ارتجاعی و سرکوبگرانه اش بقدر کافی بهره جست و این مجیزگویان را از درگاه خویش راند، تازه آن زمان "اکثریت" حرف سرنگونی را بمیان کشید. با اینهمه جناب نگهدار بر این اعتقاد است که در همین حدهم سازمان "اکثریت" نمیبایست دچار پلپ روی "میشده است و اکنون که به ایمن اشتباه عظیم سازمان "اکثریت" پی برده است، همه تلاش خود را صرف جابجایی نمودن "روحیه چپ روی" سازمان "اکثریت" و رجعت به همان مشی قبلی یعنی "مشی اتحاد - انتقاد" نموده است. چنین است که بدنبال این اظهارات سراپا بزدلان و اندر زهای بورژوا پسندان در باب فراموش ساختن سرنگونی رژیم، در عوض به صدور رهنمود برای نیروهای سیاسی نیز مبادرت نموده و بیگانه "سیاست واقع بینانه و موثر" را اینگونه ترسیم میکند. "در عوض تحقق شعارهای تاکتیکی را... در دستور قرار دهند. در وضع فعلی با اتکاء به اتحاد همه نیروهای دمکراتیک و جلب وسیع ترین حمایت ها در عرصه بین المللی میتوان و باید برای به عقب نشینی و داشتن رژیم در موارد مشخص فشارهای لازم را اعمال کرد و خواسته های معین را بدست آورد... در این زمینه که مناسبت ترین شعارها و مطالبات تاکتیکی در زمینه های مختلف در مرحله کنونی کدامند تا حدی... توضیح داده شده. در اینجا فقط به یک نمونه مهم اشاره میکنم. میتوان و باید شعار "انتخابات آزاد" را به یک اهرم بسیار نیرومند برای به عقب نشینی و داشتن رژیم تبدیل کرد" (همان)

پس جای هیچگونه نگرانی نیست. آقای نگهدار، اگر جمهوری اسلامی را از زیر ضرب خارج میکند، اگر مبارزه برای سرنگونی رژیم را چپ روی میخواند و اگر بر سر قرار یک حکومت دمکراتیک را غیر ممکن می شمارد، "در عوض" این وعده را میدهد که جمهوری اسلامی در مقابل شعار "انتخابات آزاد" به عقب بنشیند! واضح است که این سخن قضاوتها با حقیقت عینی نه تنها انطباق ندارد، بلکه بطور فاحشی با آن در تضاد است. پس از ۱۱ سال حاکمیت سیاهترین و لجام گسیخته ترین سرکوب و اختناق در ایران، پس از آنکه جمهوری اسلامی ماهیت ضد دمکراتیک و بغایت ارتجاعی خود را در کلیه عرصه ها به نمایش گذاشته است، پس از آنکه این حقیقت مکرر با ثبات رسیده است که موجودیت نظام جمهوری اسلامی با هرگونه آزادی سیاسی از بیخ و بن در تضاد است تا آنجا که جمهوری اسلامی حتی ظرفیت تحمل "قائم مقام رهبری"، "نخست وزیر دولت موقت" و یا عناصرو دسته جاتی دیگر را - که اساسا دارای هیچگونه تفاوت ماهوی با هیات حاکمه نمی باشند -

ندارد و بالاخره پس از آنکه ماهیت جنایتکارانه و عمیقاً ضد دمکراتیک حکومت مذهبی برای بسیاری از توده های مردم سراسر جهان آشکار گشته است، پس از اینهمه، تازه آقای نگهدار بدین نتیجه رسیده اند که این رژیم بهر حال در حدی هست که به "انتخابات آزاد" تن دهد. لذا با ید آن را در این زمینه به عقب نشینی و ادا نمودن تا "دمکراسی" بجای "استبداد" بنشیند و عصاره برنامه اکثریت یعنی "رعایت کامل اطلاق حقوق بشر" - طبق تعریف نگهدار - متحقق گسرد!

بنا بر این برای دستیابی به "دمکراسی" نه نیاز به آن است که جمهوری اسلامی سرنگون گردد، نه دست یازیدن توده های مردم به انقلاب ضرورت میباید. بدونه احتیاج به آن است که توده های مردم زحمتکش قدرت سیاسی را بدست گیرند. در دستگاه فکری مرتد نگهدار و امثال وی، موکول نمودن امر تحقق دمکراسی در ایران به سرنگونی جمهوری اسلامی یک طرز فکر "غیرواقعی" و "تنگ نظران" بیش نیست. گفتار وی در این مورد چنین است: "این فکر اساساً غیرواقعی، خودخواهانه و تنگ نظران است که گفته شود هیچیک از آماجهای برنامه با متحقق نخواهد شد، مگر آنکه ما خود رهبری قدرت سیاسی را بدست گیریم. خیر، چه در دوره شاه، چه در جمهوری اسلامی روند جبری و قهضری تحول تاریخی اوضاع در جامعه ما در راستای خلاف آماجهای مان بوده و نمیتوانست باشد... موکول و منوط کردن تحقق هر یک از مطالبات برنامه ما به سرنگونی رژیم غیرواقعی است" (همان)

بدین ترتیب هم حکومت مذهبی جمهوری اسلامی و بی شمار مصائب آن تحت عنوان ضرورت "تحول تاریخی" توجیه و تائید میگردد، هم سطح مطالبات، ماهیت "آماجها" و عمق برنامه بورژوا - اپورتونیستی اکثریت بیش از پیش روشن میگردد و هم آنکه بر این نکته تاکید و تصریح میشود که برای متحقق نمودن برنامه مدنظر آقای نگهدار - که فشرده آن دمکراسی در چارچوب جمهوری اسلامی است! - هیچوقت نیازی به سرنگونی جمهوری اسلامی نبوده است. مهمتر آنکه حتی شاه نیز در روند تحول تاریخی "آماجها" به آماجهای "اکثریت" تحقق میبخشیده است! حقیقتاً که هیچ تسلیم طلب دیگری نمیتوانست عمق فساد و ارتداد اپورتونیستی سازمان "اکثریت" را بهتر از این فرمول بندی کند.

اینهاست جنبه های از افکار و عقاید یک مرتد که فساد اپورتونیستی تا مغز استخوانش را به عفونت کشانده است. کسیکه دهان با زگردنش موجب تنفروا شمشیر زنه فقط کمونیستها، بلکه هر انسان انقلابی و آزادیخواه میگردد. تمام تلاش فاضل درجه اول سازمان "اکثریت" از طریق محدود و مقید ساختن مبارزات مردم در چارچوب نظام موجود است. او با هزارویک زبان از توده ها طلب میکند که سطح مطالبات خویش را پایین

آورند و به حکومت جمهوری اسلامی و طبقه بورژوازی اعصاب دورزند. او به کارگران و دیگر اقشار مردم زحمتکش ایران که تحقق دمکراسی و دیگر مطالبات انقلابی - دمکراتیک خویش را با سرنگونی جمهوری اسلامی گره زده اند، چنین اندرز میدهد که تحت حکومت جمهوری اسلامی مطالبات آنها دست یافتنی است. اپورتونیست کهنه کار ما بر این توهم اپورتونیستی دامن میزند که جانشینان خمینی یا لاقول "جناح رفسنجانی" میخوانند و میثاق نندبه "انتخابات آزاد" عمل کنند، در سیستم ولایت فقیه اصلاحات ایجاد نمایند و خلاصه متدرجاً "دمکراسی" را بجای "استبداد" بنشانند. روشن است که نتیجه تمام ترهات اپورتونیستی چیزی جز فریب بورژوازی کارگران و دیگر اقشار زحمتکش، حفظ نظام جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری نیست وکنه هدف آقایان اکثریتی از این تلاشها، اتحاد با بورژوازی علیه طبقه کارگران است. این هدف، اگر چندین سال از طریق اتحاد مستقیم و آشکار با کلیت جمهوری اسلامی تا مین گردید و با "ضد امپریالیست" خواندن رژیم توجیه شود و گردیز و راه این اتحاد از طریق حمایت از "تندروها" یعنی "گرایش مخالف خط خامنه ای - رفسنجانی" که "قانون گرا" و "آزادی" هدف آزادیخواهان و عدالت طلبان است "بود هموار میشود و تحت عنوان ممانعت از کشیده شدن جامعه به اختناق توجیه میگردد، امروز که همان "آزادیخواهان و عدالت طلبان" مدافع "منافع قشری روحانیت" و مسبب اصلی انزوی جمهوری اسلامی و مانع "دمکراتیزه شدن جامعه" گشته اند، اتحاد با بورژوازی، از مسیبر حمایت از رئیس جمهور و تقویت "جناح رفسنجانی" میگردد. اصل اتحاد با بورژوازی علیه طبقه کارگر است و زمانی که یک مرتد دهان بازمیکند فقط در اطراف راههای این اتحاد سخن میگوید.

تجربه قیام

مارکسیست های ایران، هم از روی تئوری و هم از تجارب عملی انقلاب ۵۷ دریافته اند که بورژوازی ایران تماماً بر ضد انقلاب است. تجربه قیام به عین نشان داد که دمکراسی و آزادیهای سیاسی حتی در آن محدوده های که توده های مردم ایران در حین قیام و انقلاب بدان دست یافته بودند، چنانچه توسط خود توده ها و حاکمیت آنها حراست نشود، ضد انقلاب با هجوم خود، آنها را نابود میکند و توده های مردم را از دمکراسی و آزادیهای سیاسی محروم میسازد. آزادیهای سیاسی و دیگر مطالبات انقلابی - دمکراتیک توده ها، زمانی حقیقتاً بر آورده میشوند که توده های مردم ایران قدرت سیاسی را قبضه کنند و حکومت خویش را مستقر سازند. این بدان معنی است که طبقه کارگر ایران از این طریق که اقشار پائینی و میانسی خرد بورژوازی را به خود ملحق میکند، رژیم

رشد بحران سیاسی در جمهوری آذربایجان

انحراف از اصول مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری کارگرانی را که زمانی خواه در دوران قبل از انقلاب اکتبر و خواه سالها پس از آن در زمره پیشروترین کارگران انترناسیونالیست جهان بودند، آغشته به روحیه ناسیونالیستی نموده و به دنبال روی از جریانات غیرپرولتری سوق داده است. چه کسی میتواند نقش کارگران آذربایجان بویژه باکو را در نبرد پرولتاریای جهانی و بطور اخص در نبرد پرولتاریای سراسر روسیه در دوران تزاریسم و سالها پس از آن از یاد ببرد و چه کسی جز دولت شوروی را با خطر زائل شدن آگاهی طبقاتی فرزندان همان کارگران باید سرزنش نمود؟ وقتیکه سالهای متبادی حزبیی به ریویزیونیسم آغشته گردد و سیاستهای اتخاذ گردد که در عرصه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، ملی و بین المللی عدول از مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری باشد و دست آخر جبهه های ناسیونالیست "خلق" را بعنوان حامیان پروسترویکا و مدافعین مارکسیسم-لنینیسم واقعی جا بزند، وضع بهتر از این هم نخواهد شد. با این وجود و علیرغم اینکه بخشی از کارگران آذری آگاهی طبقاتی شان زائل شده است، وظیفه بخش آگاه، پیشرو و انتگر - ناسیونالیست کارگران آذری است که اتحاد برادرانه خود را با کارگران تمام ملیتهای ساکن اتحاد شوروی بویژه کارگران ارمنستان مستحکم کنند و متحدان مبارزه علیه سیاستهای تجدیدنظر طلبانه و اپورتونیستی حزب کمونیست اتحاد شوروی از یکسو و هرگونه ناسیونالیسم بطور اعم و ناسیونالیسم آذری بطور اخص، بر خیزند و از یک دولت مقتدر کارگری در اتحاد شوروی دفاع کنند.

★ حمله متقابل مجلس و خامنه ای

رژیم جمهوری اسلامی که از همان بدو به قدرت رسیدن در تمامی عرصه های اقتصادی- اجتماعی و سیاسی با تناقضات و تضادهای لاینحلی روبرو بوده است، در درون قدرت حاکمه با رزتر از همه این تضادها و تناقضات را آشکار نموده است. تضادها و کشمکش های درون هیئت حاکمه که در سراسر دوران حیات جمهوری اسلامی لحظه ای این رژیم را آرام نگذاشته، طی دو ماه اخیر همراه با تعمیق بحران اقتصادی آنچنان بالا گرفت که سران حکومتی مهرسکوت نسبی چندین ماه گذشته - پس از مرگ خمینی - را شکسته و همگی در پرده فریادهای وحدت طلبانه، جناح رقیب را مورد حمله قرار دادند و یکبار دیگر

اجتباب نا پذیر بودن تضادها و گسیختگی درون هیئت حاکمه را بنمایش گذاشتند.

هرچند اندکی پس از مرگ خمینی، بدون اینکه از حدت تضادهای درونی رژیم کاسته شود تا حدودی انعکاس بیرونی آنها محدود شده بود، اما بتدریج کشمکش جناحها برای اشغال مواضع اقتصادی و سیاسی نمود بیرونی بخود گرفت. کشمکش جناحها بر سر ترکیب کابینه دولتی رفسنجانی، سیاست نزدیکی هر چه بیشتر به غرب، تدوین برنامه اقتصادی و بالاخره موضعگیری عده ای از نمایندگان مجلس در رابطه با سفر چاوشسکو به ایران و احضار وزیر امور خارجه دولت رفسنجانی به مجلس برای پاسخگویی به سئوالات نمایندگان که با هدف تضعیف موقعیت خامنه ای و رفسنجانی صورت گرفت، از جمله رویدادهای بودند که به بهترین وجهی نشان دادند جناحهای اصلی هیئت حاکمه چگونه در مقابل یکدیگر صف آرائی کرده اند.

در چنین شرایطی از او جگیری تضادها و کشمکشها و در حالیکه عده ای بطور مستقیم و غیرمستقیم ندای مخالفت با ولی فقیه را سردانند، خامنه ای وارد میدان شد. وی در پیام ۱۸ دیماه خود به مجلس، ضمن دعوت جناحها به وحدت، بدفاع از اصل ولایت فقیه برخاست و جناح مخالف را مورد حمله قرار داد و هر حرکت و گفتاری که باعث تضعیف دولت شود را "حرام شرعی و خیانت ملی" نامید. خامنه ای در این پیام بدون اینکه از مخالفین ولایت فقیه نام ببرد، گفت: "ولایت فقیه نقطه درخشان نظام اسلامی و تحقق آن یادگار ارزنده و فراموش نشدنی حضرت امام خمینی قدس سره است" و "اینجانب به پیروی از آن بزرگوار با همه وجود و توان از این اصل و لوازم آن دفاع خواهم کرد و به کمک الهی به تکلیف خود در همه موارد عمل خواهم کرد." خامنه ای از آنجا که میداننده از توریته خمینی در میان جناحهای هیئت حاکمه برخوردار است و نه از نفوذ در میان دیگر مزدوران حزب اله، برای اینکه مخالفین را به تبعیت از خود وادارد در ادامه پیام خود متذکر شد، اساس نظام بر ولایت فقیه متکی است و همه ملزم به تبعیت از آن هستند و "خدا در التزام به ولایت فقیه و تبعیت از رهبری، خدشه در کلیت نظام اسلامی است و اینجانب اینرا از هیچکس و هیچ دسته و گروهی تحمل نخواهم کرد." بدین ترتیب خامنه ای با تاکید بر این مسئله که اصل ولایت فقیه "یادگار امام" است و عدم تبعیت از ولی امر در واقع نفی کلیت نظام محسوب میگردد، به مخالفین خود اعلان جنگ داد و در این رابطه تهدید نمود، کسانی که بخوانند این مسئله را نفی کنند تحمل نکرده و با همه توان به تکلیف الهی خود که چیزی جز تصفیه مخالفین نیست، عمل خواهد کرد. آنچه خامنه ای را وادار کرد که این چنین جناح رقیب را آشکارا تهدید نماید و

بویژه پایگاه اصلی این جناح یعنی مجلس را مورد تعرض قرار دهد، چیزی جز عدم پذیرش وی بعنوان ولی فقیه از طرف جناح مقابل نیست. موضع خشمگینانه خامنه ای در پاسخ حمله ای بود که جناح مخالف بعمل آورده بود و مینا بر آن قرار داده بود که نمایندگان مجلس در رای و نظر خود، مختار هستند و هرگاه که خود تشخیص دهند، میتوانند در رابطه با عملکرد دولت سئوال تحقیق و تفحص کنند. خامنه ای در ادامه پیام خود، در پاسخ به این عده از نمایندگان گفت: "در این مجلس، دور شدن از فضاثل و پابینشدن شدن به اغراض شخصی و گروهی و آلوده شدن به هواهای سیاسی و نفسانی از هر کس که باشد، مردود و محکوم است" هرچند که "همواره در این مجلس، معدود افرادی بوده اند که از این تکلیف غفلت ورزیده و راه کج کرده اند." این تعرض به "حقوق" نمایندگان مجلس ارتجاع، آنهم با علم دفاع از "اصل ولایت فقیه" نمیتوانست از سوی جناح دیگر بی پاسخ بماند. از همین رو با وجودیکه پس از مرگ خمینی جناحهای اصلی هیئت حاکمه توافق کرده بودند از اختلافات بطور علنی خودداری کنند، کربوبی رئیس مجلس و دفتر تحکیم وحدت بلافاصله به صریح ترین شکلی پاسخ حمله خامنه ای به مجلس را دادند. دفتر تحکیم وحدت با صدور بیانیه ای اعلام نمود: "که خط توطئه و نفاق کانون عملیات خویش را در مواضع حساس نظام جمهوری اسلامی انتخاب کرده است و آن "مجلس" قویترین رکن نظام و "دانشگاه" حساس ترین مرکز نظام میباشند." دفتر تحکیم وحدت سپس کسانی را که در جریانات اخیر جامعه تحت لوای دفاع از ولایت فقیه، فرزندان راستین انقلاب را به اتهام "صد ولایت فقیه" مورد هجوم قرار میدهند" به باد انتقاد گرفته و محکوم کرده است. روز ۱۹ دی ماه کربوبی رئیس مجلس نیز پیرامون پیام خامنه ای به سخنرانی پرداخت و در مقابل سخنان وی که "نقطه درخشان نظام" و "یادگار امام" را اصل ولایت فقیه قرار داده بود، گفت: "میدانیم که یادگار امام مجلس شورای اسلامی است و مجلس از یک جایگاه رفیعی برخوردار است... حتی در آن شرایط که امام تاکید داشت مجلس بوجود بیاید برای همین بود که مجلس یک پایگاه عظیم است... و طبیعی است نمایندگان مجلس که برگزیدگان ملت و انتخاب شده هستند،... به حقوق و مسئولیتشان و اصولی که در قانون اساسی برای آنها مشخص و معین شده توجه دارند و به نظارت و سئوال و تحقیق و تفحصشان عمل میکنند و به حقوق قانونی خود توجه دارند." در واقع کربوبی با تکیه بر اینکه سئوال، تحقیق و نظارت "حق قانونی" نمایندگان است که قانون اساسی آنرا مشخص و معین کرده است و کسی نمیتواند آنرا

محدود نماید، پاسخ خامنه‌ای را میدهد، اما برای اینکه تاکید بیشتری روی این "حق قانونی" نمایندگان کرده باشد اضافه نمود، بهرحال نمایندگان اگر لازم باشد بخاطر مسائل مهمتری "از آن حق قانونی" صرف نظر خواهند کرد، اما "اینطور هم نشود که حالا خدای ناکرده هرکسی خواست تصفیه حساب کند و کسی را از بین ببرد... بگوید تو مثلاً ضد ولایت فقیه هستی." این گفتار کروی به بیان ساده تر به معنای آن است که این جناح آماده است، در صورت توافق از "حق قانونی" خود بگذرد اما جناح مقابله نمیتواند آنها را به ضد ولایت فقیه متهم کرده و وادار سازد که از این "حق قانونی" بگذرند. کروی همچنین افزود، این مسئله صحیح است که اگر کسی معتقد به ولایت فقیه نباشد مرتکب گناه شده است، اما "سوء استفاده از این مقام مقدس هم گناهی بزرگتر و عظیم تر است و برای وحدت جامعه باید به این نکته کاملاً توجه شود." بنا بر این باید به این نکته "توجه کنیم" و "این بحث‌ها را دیگر خاتمه دهیم". در واقع کروی با بیان این مسئله که سوء استفاده از مقام ولایت

فقیه گناهی عظیم است، به خامنه‌ای هشدار میدهد که پا را از گلیم خود فراتر نگذارد و در شرایط حساس کنونی بیش از این تضادهای درون هیئت حاکمه را تشدید نکند و به این بحث‌ها خاتمه دهد. این موضعگیری‌ها نشان میدهد که اگر در گذشته، پس از هر نطق خمینی سران جناحها به شکل غیرمستقیم سخنان وی را به دلخواه تفسیر میکردند و حمایت خود را از آن اعلام میداشتند، اما امروز حفظ "حرمت" ظاهری را نیز برای ولی فقیه ضروری تشخیص نمیدهند. لذا میتوان گفت آنچه دوران ولایت خامنه‌ای را از گذشته جدا میسازد، افزایش بی اعتباری ولی فقیه و نصایح او در میان مزدوران حکومتی است.

بدین ترتیب همانگونه که انتظار میرفت پیام خامنه‌ای نه تنها نتوانست بر اختلافات سرپوش بگذارد یا آنرا کاهش دهد، بلکه بیان علنی اختلافات آنهم توسط خامنه‌ای و رئیس مجلس ارتجاع نشان داد که بحران حکومتی به چنان ابعادی رسیده که حتی سران جناحها بهنگام اذعان به ضرورت وحدت و پذیرش رسمی ولایت فقیه، جز دامن زدن به تضادهای راه دیگری در پیش ندارند.

★ "مبارزه باید حجابی"، دور جدیدی از سرکوب زنان

رژیم جمهوری اسلامی دور جدیدی از سرکوب و اعمال فشار به زنان را سازمان داده است. طی چندماه اخیر هیا هویپیرامون "بدحجابی" و مقابله با زنان "بدحجاب" به یکی از محورهای تبلیغاتی ارگانهای مختلف حکومت تبدیل شده است. پس از زمینه چینی‌های مقدماتی، پیرامون ضرورت مقابله با زنان "بدحجاب"، طی چند هفته اخیر راهپیمایی‌های متعددی در شهرهای قم، بوشهر، نیشابور، شهرری و... برگزار شد. در تهران نیز زنان حزب الهی موسوم به "طلایه داران عفاف" روز جمعه بیست و دوم دیماه در خیابانهای تهران برای افتادند و خواستار مجازات زنان "بدحجاب" شدند. این راهپیمایی که به ابتکار "جمعیت زنان جمهوری اسلامی" و حمایت تعدادی از سازمانها و نهادهای وابسته به رژیم برگزار شد، با صدور قطعنامه‌ای علیه زنان "بدحجاب" به پایان رسید. سران جمهوری اسلامی هم هریک به فراخور خود، "ضرورت" رعایت حجاب اسلامی را به زنان یادآور شدند و بعضاً به تهدید زنان پرداختند. رفسنجانی رئیس جمهور طی سخنانی در نماز جمعه، پس از آنکه مزایای حجاب اسلامی را برشمرد، مدعی شد جمهوری اسلامی به زن شخصیت تازه‌ای بخشیده است و در توصیف "خدمات" اسلام و حکومت اسلامی نسبت به زنان سخن سرائی کرد. او به زنان اطلاع داد که جمهوری اسلامی علیرغم تمام اقداماتی که علیه زنان انجام داده هنوز به مقصود خود نرسیده

است. در همان مراسم نماز جمعه، قرائت‌های سرپرست نهضت سوادآموزی رژیم، پیوسته از سخنرانی غرائی در وصف حجاب اسلامی، تمامی ناسامانیهای ناشی از حکومت جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری را به عدم رعایت حجاب اسلامی از سوی زنان نسبت داد و گفت: "خود-کشی‌ها و طلاق‌هایی که صورت گرفته، متلاشی شدن کانون خانواده‌ها و افت تحصیلات در جاهایی که دختران و پسران بطور مشترک تحصیل میکنند همه پیامدهایی از عدم رعایت حجاب است". وی زنان را تهدید کرد و افزود راهپیمایی "طلایه داران عفاف" گام ابتدایی مخالفت با بدحجابی و بی حجابی است و در گامهای بعدی اقدامات شدیدتر خواهد شد. "اقدامات شدیدتر" مورد نظر قرائتی همانگونه که زنان بارها تجربه کرده‌اند، سرکوب و بگیر و بنده تحت عنوان عدم رعایت حجاب اسلامی یا "بدحجابی" است. این نخستین باری نیست که رژیم جمهوری اسلامی با بهانه قراردادن "بدحجابی" و غیره به سرکوب زنان و لگدمال کردن ابتدائی‌ترین حقوق آنان میپردازد. ستمی که رژیم جمهوری اسلامی بمثابه یک رژیم مذهبی به توده‌های مردم عموماً و زنان خصوصاً روا داشته و روز بروز ابعاد آن را گسترش میدهد، حدودی نیست. ابتدائی‌ترین حقوق زنان و لگدمال کردن توده‌های مردم سلب شده است، زنان بشدت سرکوب و تحقیر میشوند و به انحاء مختلف تحت

فشار قرار میگیرند تا به تبعیت احکام اسلام و حکومت اسلامی درآیند. سران جمهوری اسلامی بیشرمی را بجای رسانده‌اند که نوع پوشش و رنگ لباس زنان را هم تعیین میکنند و زنانی را که از محدودیه دلخواه سران جمهوری اسلامی پا فراتر نهند، به شلاق، اعزاز به اردوگاه‌ها، جریمه و زندان تهدید مینمایند. "مبارزه با بدحجابی" مستمکی است برای برآوردن ختن جورعب و وحشت در جامعه و سرکوب زنان. این شیوه‌ای است که رژیم بارها بکار گرفته است و دور جدید هیا هویپیرامون "بدحجابی" نیز همین هدف را دنبال میکند.

★ منتظری رودر روی جناحهای حاکم

بحران اقتصادی و سیاسی که رژیم جمهوری اسلامی را در بر گرفته است و هراس از وخامت بیشتر اوضاع، سبب شده است تا هریک از جناحها و باندهای درون هیئت حاکمه به فکر راه حل بیفتند. جناح بازاری مدعی است راه حل معضلات جمهوری اسلامی، به اجرا در آمدن سیاستهای این جناح برای غلبه بر بحران است، رفسنجانی مصر است که به اتکاء بخش خصوصی و سرمایه‌های امپریالیستی بحران را حل کند و "حزب اله" در مقابل این راه حلها، فریاد و اسلاما سرداده است. در چنین شرایطی است که منتظری جانشین خلع شده خمینی نیز در اوضاع آشفته و بحرانی جمهوری اسلامی به سخن درآمده و علیه سیاستهای جناحهای حاکم به مخالفت برخاسته است. منتظری در یکی از جلسات درس حوزه علمیه قم به مخالفت با خط مشی غالب در رژیم جمهوری اسلامی، رهبری خامنه‌ای و سیاستهای رفسنجانی برخاست. اظهار نظر منتظری علیه خامنه‌ای و رفسنجانی، موجی از مخالفت از سوی جناحهای حاکم حکومت را برانگیخت و هریک تلاش نمودند با تهدید و افشاء، وی را سرچاپش بنشانند. راهپیمایی از محل نماز جمعه قم بسوی خانه منتظری و فیضیه قم، محکوم نمودن سخنان منتظری و تأیید رفسنجانی و خامنه‌ای از جمله این اقدامات بودند. سعیدی یکی از سردمداران این راهپیمایی طی سخنرانی در فیضیه قم گفت که منتظری کل نظام را زیر سؤال برده است. متعاقب این راهپیمایی که به تنش‌هایی در قم و نجف آباد به طرفداری از منتظری انجامید، عده‌ای از طرفداران خامنه‌ای، از قم به دیدار او شتافتند. خامنه‌ای در دیدار با این عده، طی نطق خود بطور پوشیده‌ای به سخنان منتظری اشاره کرد و از طرفدارانش خواست در مواجهه با چنین مواردی به "نهی از منکر و امر به معروف" قناعت کنند و برخورد قاطع تر را به مسئولین واگذارند. در اینجا بود که "مسئولین" جمهوری اسلامی وارد صحنه شدند. ری شهری داستان



کلی جمهوری اسلامی طی سخنانی در اصفهان، در اشاره به منتظری گفت: "... بهمین علت بود که امام خمینی فرمودند اینگونه افراد نباید در سیاست دخالت کنند... با کسانی که قصد تضعیف نظام، ولایت فقیه و رهبری را دارند بشدت برخورد خواهد شد. بهیچ عنوان اجازه توطئه و تضعیف نظام، تضعیف ولایت فقیه به کسی داده نخواهد شد... ما برای ادامه کار دادگاه ویژه روحانیت برنامه داریم از جمله کسانی که در ارتباط با مهدی هاشمی بوده اند دوباره دارند فعالیت می کنند را دستگیر می کنیم." امام جمعه شیراز نیز طی سخنانی به تهدید و افشاء منتظری پرداخت. وی در مراسم نماز جمعه شیراز در مورد منتظری گفت: "شوندگان نماز جمعه، خواهران و برادران! یادتان هست که سه چهار هفته قبل گفتم این بنده خدا که از قائم مقامی رهبری عزل شده ای به اسم مرجعیت میخواهند مطرحش کنند... رفتند به بنده خدا گفتند دولت ایران میخواهد استقراض کند. آقا خودت که رئیس خبرگان بودی آنجا امضاء کردی که استقراض جز

با اجازه مجلس مجاز نیست، خودتان با اجازه مجلس اجازه دادید، بعد سر این اعتراضات میکنید... من اعلام میکنم جمهوری اسلامی برای اینکه حرف رهبری شکسته نشود، دست آمریکا از هر آستین که بیرون بیاید و بخواهد قداست، تنها مایه و ستون این انقلاب اسلامی را در جهان بشکند باید هر جا که باشد قطع شود." به این ترتیب منتظری با تهاجم جناحهای حاکم و تهدید به دستگیری و غیره ظاهراً وادار به عقب نشینی شد اما چنانکه تاریخ حاکمیت جمهوری اسلامی ثابت کرده است، این تهدیدات نه در رابطه با منتظری و نه در رابطه با سایر سران باندهای درون حکومت که اکنون به مخالفت با خط مشی رسمی رژیم برخاسته اند، منجر به زمیندان بدر کردن آنها نخواهد شد، چرا که اختلافات درون حکومت در ماهیت بحران زای رژیم و وضعیت و خامت بار کنونی ریشه دارد. در چنین شرایطی هر دسته و جناحی تلاش خواهد کرد راه حل خود را طرح کند و آنرا پیش برد. اعلام مخالفت منتظری با سیاستهای فعلی رژیم نیز از این قاعده مستثنی نیست.

★ تحولات اوضاع جهانی و بازنگری جمهوری اسلامی در سیاست خارجی

بنیاد تحولات اخیر در جهان و تقویت هر چند موقت مواضع امپریالیستها و تضعیف جنبه انقلاب جهانی بر اثر ادامه و تعمیق سیاستهای سازشکارانه و مماشات جویانه دولت شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی که بعبوض اتخاذ یک خط مشی انقلابی، به بندوبستهای دیپلماتیک با امپریالیستها بسرکردگی امپریالیسم آمریکا مشغولند و نیز بنیاد شکستهای فاحش و پی در پی سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی در عرصه داخلی و خارجی که اینک نتایج خود را کاملاً آشکار ساخته و رژیم را در عرصه سیاست خارجی و مناسبات بین المللی منفرد و ایزوله نموده است، اکنون دولت مردان رژیم بمنظور خروج از انفراد بین المللی و وضعیت فلاکتبار داخلی پیششهاد بازنگری در سیاست خارجی رژیم را طرح میکنند. در این رابطه حسن روحانی دبیر "شورای عالی امنیت ملی" رژیم روز ۱۷ دیماه طی سخنرانی خود در مجلس ارتجاع گفت: "حوادث فوق العاده ای که در ماههای اخیر در سطح جهان بوقوع پیوسته و ادامه دارد و حوادثی که در منطقه اطراف خودمان بوقوع پیوسته و همچنین حوادثی که در داخل کشورمان با آن مواجه بودیم، ما را وادار میکند که یکبار دیگر موقعیت و جایگاه خودمان را در سطح جهان و منطقه بازنگری کنیم." وی سپس اضافه کرد "آیا نزدیکی شرق و غرب به نفع ماست؟ آیا حوادثی که از لحاظ سیاسی امروز در دردنیا در حال بوجود آمدن است، به نفع منافع ملی ماست؟ این نکته ای است که ما باید روی آن

تلاشها که نتایج آن از هم اکنون روشن است، در حقیقت از یکسو در خدمت خروج جمهوری اسلامی از انزوای بین المللی است و از سوی دیگر توجیهی است برای دست برداشتن از شعارهای بی محتوا و پایان جنگ زرگری رژیم با امپریالیستها بسرکردگی امپریالیسم آمریکا. سوازی این مسائل رژیم اهداف مشخص اقتصادی را نیز از این تلاشها دنبال میکند. در شرایطی که رژیم با بحران اقتصادی حاد و وخیمی روبروست، یکی دیگر از اهداف رژیم از این تلاشها، کسب کمکهای اقتصادی و گسترش مناسبات اقتصادی بین المللی است تا شاید بدین طریق بتواند خود را از بحران فلاکتبار کنونی رها سازد. بنا بر این مجموعه شرایط داخلی و بین المللی رژیم را وادار کرده، در شرایط کنونی بفرکر تجدید نظر و بازنگری در سیاست خارجی و خروج از انفراد بین المللی بیافند، اما از آنجا که رژیم بقسای ننگین خود را با وجود بحران اقتصادی بدون حمایت گسترده تر امپریالیستها در خطر میبیند، این بازنگری را در واقع در خدمت جلب هر چه گسترده تر حمایت امپریالیستها و تعمیق مناسبات خود با آنها قرار داده است. در حقیقت سخنان وزیر امور خارجه و دبیر "شورای عالی امنیت ملی" رژیم نیز زمینه سازی برای تعمیق همین مناسبات است.

تجربه قیام

جمهوری اسلامی را سرنگون ساخته و پرویزانه های آن، دمکراسی توده ای را مستقر میسازد. دمکراسی توده ای که بمعنی اعمال حاکمیت مستقیم و بلاواسطه توده ها و بمعنی دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک کارگران و خرده بورژوازی است، ضامن تحقق مطالبات انقلابی - دمکراتیک است. تجربه انقلاب ۵۷ این حقیقت را با ثبات رساند که انقلاب ایران تنها با رهبری طبقه کارگر بعنوان یگانه طبقه تا به آخر انقلابی، قاطع و سازش ناپذیر که تاریخ رسالت دگرگونیهای عصر کنونی را بر عهده و اقرار داده است به پیروزی میرسد. بنا بر این کمونیستها ضمن آنکه ماهیت طبقاتی حکومت جایگزین را آشکارا اعلام میدارند، از هم اکنون کارگران و دیگر اقشار زحمتکش را برای کسب قدرت سیاسی تجهیز میکنند. کمونیستها برفوق آموزشهای م - ل و س - ل درس آموزی از قیام ۵۷ تاکید میکنند، برای آنکه بورژوازی نتواند جهت تداوم سلطه طبقاتی خود با ردیگر از ضعف آگاهی و تشکل کارگران و زحمتکشان بهره جوید و برای آنکه پیروزی انقلاب، دمکراسی و آزادیهای سیاسی تضمین شده باشد، بایستی توده های مردم و در رأس آنها طبقه کارگر آگاه و متشکل گردند، جمهوری اسلامی را سرنگون سازند، قدرت سیاسی را قبضه کنند و جمهوری دمکراتیک خلق را مستقر سازند.



یاد لنین را

با پایبندی به اصول لنینیسم

زنده نگهداریم!

آزادی ماندلا، طلعه شکست آپارتاید

آفریقای جنوبی را ملغی سازند و ماندلا را که در میان مردم آفریقای جنوبی و سراسر جهان بعنوان سمبل مبارزه ضد نژادپرستی شناخته شده، از زندان آزاد نمایند، خود گویای این حقیقت است که نژادپرستان آفریقای جنوبی آخرین روزهای حکومت ننگین خود را که مظهر ننگین ترین و کشیف ترین ستمگری نسبت به سیا هیوستان است، از سر میگذرانند و چندان دور نیست که اکثریت عظیم مردم سیا هیوست آفریقای جنوبی بر مقدرات خویش حاکم گردند. بدیهی است که هنوز مبارزه قطعی در پیش است و توده مردم آفریقای جنوبی باید با تداوم مبارزه پیگیرانه خود رژیم آپارتاید را بگسور بسپارند و تازه پس از حصول به این نتیجه است که توده های کارگر آفریقای جنوبی از هر نژاد، سفید و سیاه مبارزه خود بسرای بر انداختن نظام سرمایه داری ادامه خواهند داد.

نلسن ماندلا یکی از برجسته ترین مبارزین آفریقای جنوبی که سالها علیه رژیم نژادپرستان حاکم بر آفریقای جنوبی مبارزه کرد و ۲۷ سال از عمر خود را در زندان های رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی گذراند سرانجام از زندان آزاد گردید.

آزادی ماندلا که در نتیجه مبارزه مستمر و پیگیر توده های مردم آفریقای جنوبی علیه نژادپرستان حاکم بر این کشور و فشار افکار عمومی جهان صورت گرفت، نخستین علامت برانود آمدن رژیم نژادپرستان و فروپاشی قطعی آپارتاید در آفریقای جنوبی محسوب میگردد. هر چند هنوز تعدادی از مبارزین سیا هیوست آفریقای جنوبی در زندان بسر میبرند و رژیم نژادپرست با تمام سیاستهای نژادپرستانه اش بر سریر قدرت قرار دارد، اما همین که در دوستانه نژادپرستان حاکم ناگزیر شده اند که ممنوعیت فعالیت "کنگره ملی آفریقا" و حزب کمونیست

آرام بنظر میرسد، اما در واقع امر نه فقط اوضاع آرام نگرفته بلکه با تشدید تضادها بحران عمیقتر شده است چرا که علل اجتماعی و سیاسی رشد نارضایتی توده های و قدرت گرفتن ناسیونالیستها و پان اسلامیهتها همچنان بقوت خود باقیست. ما دام که قدرت بطور واقعی و تام و تمام در دست طبقه کارگر قرار نگیرد و دیکتاتور پرولتاریا استقرار نیابد، ما دام که دمکراسی سوسیالیستی بشکل کامل و پیگیر آن در اتحاد جماهیر شوروی برقرار نگردد و ما دام که مناسبات میان ملت های مختلف ساکن اتحاد شوروی حقیقتاً بر مبنای برابری کامل بنا نشود نه تنها بهبودی در اوضاع حاصل نخواهد شد بلکه وضعیت بیش از پیش به وخامت خواهد گرائید.

اگر امروز حتی بخش وسیعی از کارگران آذری که آگاهی طبقاتی آنها زائل شده، دنباله رو جریانات مرتجع ناسیونالیست و پان اسلامیهت شده اند، بدون تردید مسئولیت این امر نیز بر عهده دولت شوروی است که با

منحرف ساختن مبارزه توده های مردم از مسیر واقعی، آنرا به مجرای ناسیونالیسم و دشمنی ملی سوق دهند. آنچه که از مدتی پیش بشکل منازعه آرامنه و آذری های بر سر مسئله ناگورنوقره باغ بروز نمود و توأم با برافروخته شدن آتش نفرت ملی و کشتار بیرحمانه یکدیگر به یک شوونیسم افسارگسیخته انجامید، نتیجه همین تحولات بود. ادامه این مسئله بویژه در آذربایجان به ناسیونالیست ها و پان اسلامیهت های آذری امکان داد که با برافروختن هر چه بیشتر آتش دشمنی ملی و مذهبی نقش و موقعیت خود را مستحکم سازند و با حمایت و پشتیبانی مستقیم و غیر مستقیم رژیم های ارتجاعی جمهوری اسلامی و ترکیه خواستار تشکیل یک جمهوری مستقل گردند. در نتیجه این تحولات سیاسی بوده دولت اتحاد جماهیر شوروی چندین هزارتن از نیروهای نظامی خود را به آذربایجان گسیل داشت و با اعمال قهر و برقراری مقررات نظامی عجالتاً بر اوضاع مسلط گردید. هر چند که اکنون، پس از گذشت چند هفته برغم پاره ای مقدماتی پراکنده، ظاهراً اوضاع

یادداشت های سیاسی

★ رشد بحران سیاسی در جمهوری آذربایجان

موج نا آرامی های سیاسی که مدتی است اغلب جمهوری های اتحاد شوروی را فرا گرفته و در پاره ای موارد با احساسات بسیار شدید ناسیونالیستی در حد شوونیسم همراه بوده است، در جمهوری آذربایجان تحت رهبری جبهه متحده ناسیونالیست ها و پان اسلامیهت های آذری به چنان مرحله ای رسید که در اوایل ماه جاری دولت مرکزی را واداشت که با گسیل نیروهای مسلح به این جمهوری و برقراری مقررات نظامی، اوضاع را تحت کنترل در آورد.

از مدتی پیش که در پی تحولات اتحاد شوروی زمینه برای ابراز نارضایتی و مخالفت با ناسیونالیسم های موجود هموار گردید، از آنجا که این تحولات بلحاظ سیاسی نه در جهت تقویت دمکراسی سوسیالیستی و بالنتیجه اقتدار طبقه کارگر بلکه میدان دادن به نوعی لیبرالیسم بود، زمینه را برای رشد و تقویت جریان ناسیونالیست در جمهوری های مختلف هموار نمود و به آنها امکان داد تا با تشکیل یکرشته سازمان های ناسیونالیست که بر آنها نام جبهه های خلقی گذارده اند، رهبری نارضایتی و مخالفت توده های را بدست بگیرند و آنرا بسوی اهداف و مقاصد ناسیونالیستی خود جهت دهند. هر چند که این مسئله در جمهوری های مختلف اشکال گوناگونی بخود گرفته اما در همه جا این انحطاط ناسیونالیستی آشکارا بچشم میخورد. در جمهوری های بالتیک کارگران روس و دیگر ملیتها در معرض شدیدترین تضییقات و تحقیرها قرار گرفته و جریان ناسیونالیست پرچم استقلال ملی را برافراشته اند. در اوکرایین، ارمنستان، گرجستان و تاجیکستان این ناسیونالیسم با شکل دیگر سر بلند کرده است. در جمهوری روسیه شوروی احیاء عظمت طلبی روسی بهمراه آنتی سمیتیزم که روز بروز در بین بخش های بیشتری از جامعه در حال گسترش است، این انحطاط را بنمایش گذاشته است و در جمهوری آذربایجان خود را بشکل تلفیق ناسیونالیسم و فانا تیسیم بروز داده است و غیره.

دقیقا بر همین مبناست که در تعدادی از جمهوری های اتحاد شوروی ناسیونالیست ها توانسته اند ابتکار عمل را بدست بگیرند و با

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق